

سه سند از فرمانده خلق کرد کاک فواد مصطفی سلطانی



- نامه کاک فواد به رفقای کمیته مرکزی کومله
- مصاحبه با کاک فواد در مهاباد
- سخنرانی کاک فواد در اردوگاه کانی میران

ما همانند بسیاری دیگر بر این باور هستیم که شهید شدن زودهنگام کاک فواد مصطفی سلطانی ، علاوه بر غم جانکاه آن، منجر به از دست دادن رهبر کاریزماتیک و فروتنی شد، که اگر زنده می ماند تاریخ سیاسی کردستان، ایران و منطقه متفاوت از اوضاعی می شد که امروز شاهد آن هستیم. دلیل ما برای بیان این مسئله تنها با تکیه بر خصوصیات شخصی کاک فواد نیست، بلکه درک کمونیستی و تصمیمات سیاسی‌ای که فرمانده کاک فواد در وضعیت های مشخص اتخاذ می نمود، گواهی بر درستی ادعای ما می دهد. ارائه سه سند از فرمانده کاک فواد در این کتاب ،همچون برگه زرین از تاریخ مبارزات کمونیستی کردستان و ایران، شواهدی بر ادعای ما می باشند. کاک فواد تحت تاثیر "مارکسیسم لنینیسم اندیشه های مائو زدون" بود و به باور ما دوری جستن کومله از آرمان ها و راه و روش کاک فواد، خود از دلایل اصلی افول سیاسی کومله می باشد. آنچه در این کتاب مشاهده می کنید در واقع بخشی از کتابی مفصل تر* تحت نام "کاک فواد مصطفی سلطانی – بیوگرافی ، آرمان ها و چگونگی جان باختنش" می باشد که توسط خانواده گرامی ایشان – ملکه، رضا و حشمت مصطفی سلطانی – تهیه، نوشته و ترجمه شده است. هدف ما از جدا کردن این سه سند از کل کتاب نه به زیر سوال بردن کتاب، بلکه تنها بازنشر این سه سند ارزشمند تاریخی از خود شخص کاک فواد می باشد. یاد سرخ فرمانده همیشه جاویدان و راهش پر رهرو باد.

گروه زنده باد مائوئیسم – شهریور ۹۷

TELEGRAM : @MLMaoism

* برای دانلود کتاب کامل به سایت زیر مراجعه نمایید.

فهرست

صفحه

۱

نامه کاک فواد به رفقای کمیته مرکزی کومله

۳

مصاحبه با کاک فواد در مهاباد

۶۴

سخنرانی کاک فواد در اردوگاه کانی میران

نامه کاک فواد به رفقای کمیته مرکزی کومه‌له

رفقای مقاوم و مبارزم!

سلامی انقلابی نثارتان باد،

شب اول که راه افتادیم تنها سه نفر دهقان با ما همراه بودند. آن شب تا غروب روز بعد راه رفتیم. راهی که پیمودیم برای همگی و خصوصاً برای روشنفکران خیلی سخت بود. مسیرمان بیشتر سربالایی و کوهستانی بود، بی‌خوابی، تشنگی و خستگی بر ما فشار آورده بود. بعلاوه تعداد کم دهقانان باعث ناامیدی بعضی از رفقا شده بود. ولی اولین تجربه برای ما این بود که، صحبت کردن درمورد پیشمرگه بودن در شهر دلپذیر است، اما زندگی و مقررات پارتیزانی حتی بدون جنگیدن آسان نیست. شب هم خیلی سرد بود، نسیم باد کوهستانهای کردستان در قلب تاریکی شب تزلزل و ناتوان بودن را تازیانہ میزد. در نیمه‌های شب دو دهقان شیردل، تاریکی شب را با پرتو چشم‌های تیزبینشان دریده، به صفوف ما پیوستند و ما را شادمان نمودند. مدت شش شبانه‌روز بدین صورت و بطور مخفی راه پیمودیم، در طول روز با کوله‌بار و اسلحه و فشنگ از سربالایی و سرازیری گذرکردیم و بتدریج خود را با شرایط تطبیق دادیم. در این مدت تنها رفقایمان از شهر و دهقانان همان روستایی که پایگاه ما در آنجا مستقر است نزد ما می‌آمدند. دهقانان در حقیقت مایه‌ی دلگرمی ما بوده و ما را تشویق میکردند. می‌گفتند از شما جدا می‌خواهیم دل‌سرد نشوید، غیرت داشته باشید، نترسید! [به ما میگفتند] شب قلعه‌ی مردان مبارز است! آنها بخوبی از ما حفاظت میکردند. اگر ناآشنایی به آن کوهستان می‌آمد، دنبالش رفته و مواظب بودند. حتی یکی از رفقای خودمان را دستگیر کرده و از منطقه بیرونش کرده بودند.

سه دهقان دیگر به ما پیوستند و اکنون تعداد ما به هفده نفر رسیده است. رفقای شهر نیز گردهمایی وسیع اتحادیه دهقانان را ترتیب دادند و اکثریت شرکت‌کنندگان موافق بیرون آمدن از شهر [و ملحق شدن به پیشمرگه‌ها] بودند. ما شب ۱۳۵۸/۳/۸ گشت سیاسی- نظامی را شروع کرده و تاکنون به دو روستا رفته‌ایم. برخورد با ما خیلی صمیمانه و با احترام بوده‌است. دو دهقان دیگر

به صفوف ما پیوسته‌اند و از چند جای دیگر هم قول داده‌اند که به ما ملحق شوند. امیدواریم که تعدادمان بیشتر شود. دهقانانی که با ما هستند خیلی زرنگ و خوب هستند و درواقع آنها ما را بیشتر تشویق میکنند. ریش سفیدی همراه ماست که خیلی آگاه و هوشیار است.

اشکالات سیاسی و نظامی زیادی داریم، اما قدم بقدم بهتر می شویم. نشستهایمان رضایتبخش است. در جلسات از نقایص و کمبودهایمان انتقاد میکنیم. پیشمرگه هایمان در طول روز روی زمین های کشاورزی با دهقانان کار می کنند و شبها هم در منازل و مسجد، با مردم جلسه میگیریم و با آنها گفتگو می کنیم. ما براین باور هستیم که کار خوبی را شروع کرده ایم. در میان خودمان کادرهای روشنفکر و دهقان پرورده میشوند و در میان مردم فعالیت سیاسی و کار تشکیلاتی میکنیم. برنامه ی نظامی ما فعلاً بخاطر گرایشات فکری دهقانان دفاعی است. برنامه ما ادامه دادن به گشت های سیاسی است و تصمیم ما این است تا زمانی که دشمن به دهقانان حمله نکند، ما یورش نخواهیم برد. خبرهای خودتان و گزارش همه ی مسایل را بنویسید که بینهایت لازم است.

رفیقتان - فواد

۱۳۵۸/۳/۹

سخنرانی کاک فواد در مهاباد (تابستان ۱۳۵۸)

کاست شماره یک

بخش اول: درمورد چگونگی ایجاد اتحادیه دهقانان مریوان

تجربه و توانائی کافی ندارم تا بطور کلی راجع به اتحادیه های دهقانی خیلی توضیح بدهم، اما در مورد اتحادیه دهقانان مریوان که چند ماهی است تشکیل شده تجاربی دارم و این تجارب را برایتان بازگو میکنم. کمی به گذشته و پیش از تاسیس اتحادیه دهقانان بر می گردم. اتحادیه دهقانان برای اولین بار در مریوان تشکیل گردید. آنطوریکه تاکنون شنیده ام این اتحادیه تا حدودی محکم و ثابت است و وضع خوبی دارد. البته بدین معنی نیست که کاملاً جا افتاده و کمبود و نواقصی ندارد. اما من معتقدم تشکیل اتحادیه دهقانان به دو عامل بستگی داشت. اول اینکه این پدیده کم و بیش عملاً در همه ی نقاط کردستان و ایران وجود دارد. بعد از قیام ۲۲ بهمن و روی کار آمدن خمینی، چنین تصور میشد که سیستم فئودالی دوباره زنده شده است. هم اکنون نیز چنین است. اما عامل دیگری که به گذشته مربوط است سابقه مبارزاتی زحمتکشان روستا در آن منطقه میباشد. حداقل ده دوازده روستا در دوران حکومت شاه در آن مناطق علیه فئودال ها مبارزه می کردند. مبارزات یکی از این روستاها که «دارسیران» نام دارد خیلی مشهور بود. پروسه ی مبارزاتی روستای «دارسیران» طولانی و تقریباً هشت سال طول کشید که در این هشت سال رنجهای فراوانی تحمل کردند و سرانجام موفق شدند. روستاهای دیگر از قبیل «گویزه کویه»، «گاگل»، «سرنژمار»، «بیلو» و «بندول» مبارزات مشابهی را به شیوه های گوناگون پشت سر گذاشته بودند. بیاد دارم سال ۱۳۵۳ زحمتکشان دارسیران مبارزاتشان را ادامه داده و راه های قانونی را در پیش گرفتند و سه چهار سال این پروسه ادامه داشت، سرانجام ناچار شدند به و زور متوسل شوند. دهقانان اسلحه نداشتند زمین هایشان غصب شده بود اما خواهان کشت زمینها بودند و ژاندارم ها با کمک مزدوران محلی از اینکار جلوگیری می کردند. جمعی از روستائیان را به زندان میبردند و جمعی

دیگر دوباره به کشت می پرداختند. مردان روستا را که دستگیر میکردند، زنان زمین ها را کشت میکردند. آن موقع از طرف شانزده روستای دیگر به کمک مردم دارسیران آمدند که در آن زمان دستاوردی مهم بود.

دهقانان مریوان سابقه ای از مبارزه داشتند و بهمین دلیل معتقدم در مبارزات امسال با هدف اتحاد، سریعتر دست به اقدام زدند. اگر این سابقه مبارزاتی موجود باشد نه تنها برای دهقانان بلکه برای هر طبقه ی دیگری اتحاد و پیشروی آسانتر و استوارتر است. همین مسئله در جریان قیام باعث گردید روستاهایی که سابقه مبارزاتی داشتند بر عکس بعضی از دهات دیگر مریوان نسبتاً بی تفاوت نباشند. بدین معنی که دقیقاً مسئله را پیگیری نموده، تحقیق میکردند و بخصوص بعضی از آنها برخلاف اکثریت روستاها در مبارزات شرکت می کردند. اکثریت دهقانان آن منطقه در جنبش شرکت نکرده و ناراضی بودند. دلیلشان این بوده که اگر شاه سقوط کند فئودال ها دوباره سر بر خواهند آورد. اما دهقانان روستاهایی که سابقه مبارزاتی داشتند آگاه شده بودند و در مبارزات شرکت می کردند. البته یک مطلب دیگر را هم بگویم؛ به دلیل همان سابقه مبارزاتی تحول دیگری نیز در مریوان پیش آمد و آن اینکه در واقع در میان روشنفکران افرادی را پرورده کرد که نه تنها محصول مبارزات روشنفکری بودند بلکه تا حدودی بخاطر جنبش دهقانی تجاربی نیز بدست آوردند. آنها با دهقانان درهم آمیخته و به میانشان رفته بودند. در این پروسه فرهنگ و زبان دهقانان را یاد گرفته بودند، بعضی از فرزندان روستائیان پرورده شده و سنتی ایجاد شده بود. بویژه پارسال تقریباً در همین ایام بود که برای آخرین بار زحمتکشان روستای دارسیران با خانواده هایشان دار و ندار خویش را جمع کرده و بسوی عراق کوچ کردند.

تعدادی از روشنفکران شهر در این جریان کمک های زیادی کردند. به میان آنها رفته و کارهای تدارکاتی شان را بعهده گرفته بودند. زحمتکشان دارسیران به مرز کوچ کرده و روشنفکران شهری از زمین های زراعتیشان مواظبت نموده و گندمها را درو کرده و از محصولاتشان مراقبت نموده و در روستا نگهداری می دادند. همین همکاری باعث آشنائی عده ای از روشنفکران با مبارزات دهقانی گردیده و پرورده می شدند. عده ای نیز از نظر تئوریک و مطالعه مایه چاندانی نداشتند اما بدلیل حضور در مبارزات شناخت و تجاربی کسب کردند. اکنون روشنفکر شهری قادر

است در میان دهقانان فعالیت کند، اینها در مجموع عواملی مثبت بودند. در مبارزات امسال شماری از دهقانان شرکت کرده و دیدگاهشان وسیع تر شده و در نتیجه دورنمای مبارزات این دوره را مدنظر قرار میدهند. در ضمن ارتباط روشنفکر و دهقان نیز لااقل در روستاهایی که سابقه‌ی مبارزاتی داشتند مرتباً محکم تر گردید.

با چنین زمینه‌ای و تقریباً همزمان با سقوط دولت شاپور بختیار (آخرین نخست وزیر شاه ایران)، چند اتفاق در مریوان روی داد که کم کم باعث شد چهار روستا که سابقه‌ی مبارزاتی داشتند به فکر و چاره اندیشی بیفتند. البته فئودال ها تا زمانیکه خاطر جمع و مطمئن نشدند که حتماً شاه میرود و کارش تمام شده کماکان از شاه پشتیبانی کرده و تا آنجائیکه قدرت داشتند در مبارزات سنگ اندازی می کردند. اما زمانیکه برایشان مسجل گردید که رفتن شاه حتمی است چرخشی در مواضعشان انجام شد و عموماً آیت الله شده و مرید خمینی شدند. در عین حال برایشان معلوم گشت که تنها اعلام وفاداری ساده به جمهوری اسلامی کافی نبوده و اقدام به شکل های خویش نموده و اختلافات قبیله ای و طایفه‌ایشان را کنار نهادند. بطور مشترک صندوق تعاونی و همکاری ایجاد نموده و اسلحه خریدند. در مریوان بر خلاف جاهای دیگر تشکل هایشان مخفی بود و اعلام نکردند. اما در واقع «شورای عشایری» خویش را بنیان نهادند. میتوانم بگویم قبل از قیام ۲۲ بهمن اولین جریانی که تقریباً بطور آشکار نیروی مسلح خویش را علنی کرد فئودال ها بودند. هیچ جریان دیگری که بتواند آشکارا اسلحه حمل کند وجود نداشت. هنوز شاپور بختیار در قدرت بود که فئودالها آشکارا اسلحه حمل می کردند.

خصوصاً تفنگچی های محمد خان کانی سانان که در شهر مریوان زندگی میکند، کم کم خودشان را سازمان داده و مسلح کردند. آیت الله شده بودند و همینکه موقعیت تازه‌ای پیش می‌آمد اقدام به پیشروی میکردند. درست بخاطر دارم همان شبی که شاپور بختیار از حکومت بر کنار گردید، وضع نفت در مریوان بحرانی و خیلی کم بود. نفت در خانه‌ها توزیع میشد. همان شب محمد خان کانی سانان افراد مسلحش را فرستاده بود نفت بدزدند. مردم اعتراض کرده و با تظاهرات و شعار «شهر و روستا نفت ندارد، خان شبانه آنرا می دزدد!» جلو خانه‌اش جمع شدند. آنها بسوی تظاهر کنندگان تیراندازی کردند. البته معترضین

نیز با شلیک طپانچه جوابش را داده و دو سه نارنجک نیز بخانه‌اش پرتاب کردند. در آن لحظه کاملاً آشکار بود که اسلحه‌ها را با چه منظوری برداشته‌اند. شب بعد مردم روستای دارسیران از طرف افراد مسلح خان مورد شلیک گلوله و تیراندازی قرار گرفتند. انعکاس این ماجرا طوری شد که اکثر روشنفکران و مردم شهر نیز مسلحانه از روستای دارسیران دفاع کرده و خود بخود پیوند مردم دارسیران و روشنفکران را محکم‌تر نمود. تیراندازی افراد مسلح خان بسوی مردم دارسیران در سطح روستاهای اطراف نیز انعکاس یافت. رویداد دیگری هم پیش آمد. یکی از نوکرهای همین محمد خان در خیابان با طپانچه بسوی یک جوان اهل دارسیران حمله برده و به وی شلیک میکند، گلوله‌اش به هدف نخورده بود اما کسی دیگر را زخمی نموده بود. همین ماجرا سبب گردید که دهقانان زودتر اقدام نمایند. تقریباً ساعت نه صبح همان روزی که این کار را انجام دادند همان شب چهار روستا گردهم آمده و تصمیم گرفتند چون این عملکرد فئودالهاست، ما نیز باید اقدامی بکنیم.

مردم دارسیران همان روز با نمایندگان سه روستای دیگر تماس گرفته و آنها بطور مخفی در روستای دارسیران نشستی برگزار کردند و در مورد حوادث روزهای گذشته بحث و تبادل نظر کردند. در تقابل با وحدت فئودال‌ها تصمیمی به منظور اتحاد زحمتکشان روستا گرفته شد. اساس تصمیمگیری دهقانان دفاع مشترک بود و هدفی برای هجوم و تجاوز نداشتند بلکه در مقابل تجاوز فئودال‌ها میخواستند دفاع مشترک داشته باشند. همان موقع نیز خصوصی در میان خودشان مطرح شد که باید ما هم اسلحه پیدا کنیم وگرنه بدون اسلحه نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم. چند قبضه اسلحه داشتند اما کافی نبود مردم دارسیران تجربه جنگ روانی را داشتند. دهقانان شایعاتی را پخش می‌کردند که ۷۰ قبضه اسلحه داریم اما در حقیقت نداشتند. فئودال‌ها نیز شایعاتی که ۱۰۰ قبضه اسلحه داریم پخش میکردند که نداشتند با این وصف زحمتکشان در عمل اقدام به تهیه اسلحه کرده و این جریان گسترش می‌یافت. در همان آغاز چند نفر از ساکنین روستای «بیلو» آمده و در مبارزات شرکت کرده بودند. مردم بیلو همگی راضی نبوده و این اقدام را خطرناک تلقی میکردند، اما تعدادی از آنها آمدند. همه‌ی اهالی روستاهای دارسیران، گاکل و سرژمار حضور داشتند.

بعد از این تجمع مخفیانه نشست دیگری انجام گرفت و تعداد روستاهای شرکت

کننده به هفت روستا رسید و سه روستای دیگر اضافه گردید. با همین شیوه افرادی در روستا که موافق جریان بودند نیمه علنی با هم مشورت میکردند. نمایندگانشان را فرستاده و با هم تشکیل جلسه دادند. تعداد شرکت کنندگان در سومین نشست که در تاریخ ۱۶ اسفند بر گزار گردید، به ۱۰ روستا رسید. اتحادیه دهقانانشان را علنی کرده و اعلام موجودیت کردند. در اطلاعیه‌ی ساده‌ای اعلام کردند که در هر جا که دهقانی مورد ظلم قرار گیرد، اتحادیه دهقانان از وی دفاع خواهد کرد. آنها آشکارا مخالفت خود را با مالکین و روحانیونی که مدافع آنان بودند نشان داده و با شایعاتی که آنها را کمونیست معرفی می کرد مخالفت کرده بودند. در عین حال خاطر نشان کرده بودند که اگر کسی بخواهد به مذهب و دینشان توهین کند سرکوبش خواهند کرد.

از نشست ده روستا به بعد مرتب روستاهای دیگری نیز ملحق می شدند. تلاش شان این بود تا حد امکان در گردهمائی‌ها مسلحانه شرکت کنند. نمایندگان آن روستاها که گردهمائی داشتند تلاش میکردند حتماً اسلحه همراه داشته باشند و هر فرد مسلحی را که آماده بود با خود همراه کرده و به جاهای دیگر می رفتند. تعداد آنها به ۱۳ روستا رسید و هر چه اسلحه گیر می آوردند باخود میبردند که این مانور نظامی در مقابل فئودال‌ها بود. البته روشنفکران در این پروسه و بنیان نهادن آن اتحاد یاری دهنده بودند. اما در همان ابتدا با هوشیاری و دقت سعی شد که جریان دچار بی نظمی نگردد و هرکسی به میل خودش رفتار نکند. به همین دلیل تصمیم بر آن شد تا تعداد محدودی از روشنفکران که تجربه چنین کارهائی را دارند و خصوصاً مورد اعتماد دهقانان بوده و از نزدیک آنها را می شناسند، شرکت کنند. طوری نباشد هر کسی به میل خود دخالت کند و برایشان مشکل پیش آید این جریان مسیر خود را می پیمود. بعد از قیام کانالهای بسیار آشکار تری پیدا شدند. شورای انقلابی شهر و کمیته‌ای بنام کمیته‌ی شهر و روستا تاسیس گردید. از طریق این کانالها نیز اتحادیه دهقانان تقویت گردید. کمیته‌ی شهر و روستا به روستاها رفته، شورای روستا را تشکیل داده و بر علیه فئودال‌ها آگاهگری و تبلیغ می کردند. فعالیت کمیته‌ی شهر و روستا سطحی بود و مردم روستا آنرا جریانی اداری تلقی می کردند. چنین می پنداشتند که وظیفه‌ای دولتی بوده و شورائی را تاسیس کرده‌اند و مانند انجمن روستا به آن نگاه می کردند. قبلاً بدین گونه

بود و تاکنون هم مشاهده نکرده‌ایم شورائی که این چنین تأسیس شود اساساً منفعتی داشته باشد. اما به هر حال در سطح تبلیغات اتحادیه دهقانان را کمک میکرد.

مخالفت مرتجعین و فئودالها با اتحادیه دهقانان در اوایل حمله‌ای تبلیغاتی تحت عناوین کمونیست بودن، بی دین بودن و هزاران تهمت دیگر بود. اتحادیه دهقانان مرتباً گسترش می یافت و روستاهای دیگری به آن پیوستند. زمانی که جنگ نوروز (۱۹۷۹) ۱۳۵۸ شهر سنندج پیش آمد کم کم خلع سلاح کردن پاسگاه‌های ژاندارمری در دهات مطرح گردید. جمعی از روشنفکران که مستقیم و یا غیرمستقیم در اتحادیه دهقانان فعالیت داشتند تصمیم می گیرند بعضی از پاسگاه‌ها را خلع سلاح نمایند. روشنفکران خلع سلاح پاسگاه‌ها را در جهت رشد اتحادیه دهقانان ارزیابی کرده و ترفندی بکار می بردند و از طریق شورای شهر نامه‌ای به ژاندارمری و پاسگاه‌ها که از ماجرأ مطلع نبوده‌اند می نویسند که اسلحه و مهمات را تحویل آنها بدهند. روشنفکران در یکی دو پاسگاه با مقاومت روبرو نمی شوند اما در پاسگاهی نه از طرف ژاندارم‌ها بلکه از طرف اربابها با مقاومت روبرو میشوند. زمانی که روشنفکران برای دریافت اسلحه به پاسگاه می روند افراد مسلح فئودالها آنها را محاصره می کنند. روشنفکران بنحوی آنها را سرگرم میکنند و یکی از افراد خود را به شهر فرستاده و اتحادیه دهقانان را در جریان قرار می دهند. از طرف اتحادیه دهقانان ۲۲ نفر مسلح به پاسگاه رفته و پاسگاه را محاصره کرده و با زور اربابها را وادار میکنند که اسلحه‌هایشان را تحویل داده و آنها را در میان مردم تقسیم می کنند.

البته همان موقع چند روشنفکر دیگر این اقدام را مورد انتقاد قرار دادند که این شیوه کار حزب دمکرات و دزدی از شورای شهر است. استدلال ما این بود که اساساً چنین نیست به این دلایل حزب دمکرات از پادگانی که تسلیم شورائی شده بود دزدی کرد در حالیکه اقدام ما کاملاً برعکس بود افرادی رفته اند و پاسگاهی را خلع سلاح کرده اند. معلوم است طرحی داشته‌اند اما ممکن بود کشته شوند. علاوه بر این حداقل پیشینه‌ی رهبری حزب دمکرات کاملاً واضح و روشن است. اقدام رفقای ما از نظر ماهیت با اقدام حزب دمکرات کاملاً فرق داشته و پیداست حزب دمکرات اسلحه را برای چه اهدافی بکار می گیرند؟ اما رفقای ما اسلحه‌ها را بطور علنی به زحمتکشانشان داده و این طور

نبوده که از اسلحه‌ها برای معامله و داد و ستد استفاده کنند. بهر حال دهقانان مسلح شدند اتحادیه دهقانان فئودال‌ها را خیلی ترساند بود و همان موقع دهقانان متوجه دو پدیده شده و مطرح کردند. وقتی تعداد روستاها به سیزده رسید، مسئله از طرف پیشروترین آنها مطرح گردید. در جلسات می‌گفتند صحیح نیست هر نظری را مطرح کرد و بی خیال باشیم زیرا نظرات ما به دشمنان خواهد رسید. در حقیقت پیشنهاد می‌کردند که برخی مسایل در محافل کوچک تر و یا حداقل بصورت نیمه مخفی و یا مخفی انجام گیرند. اوایل تقریباً این جریان به شیوه‌ی مخفی شروع شد. اما امکان نداشت این کار مخفی بماند و کاملاً علنی بود. بعدها متوجه شدند که شیوه کار علنی و گسترده به آنها لطمه خواهد زد و مجبور شدند به شیوه‌ی دیگری فعالیتشان را اصلاح کنند و انگی از طرف خود آنها ضرورت داشتن مقری در روستا مجدداً مطرح گردید. سرانجام به این نتیجه رسیدند که مقر در شهر مستقر گردد یکی از مشکلاتشان این بود که اگر مقر در شهر باشد چه کسی از ما آنجا باشد. تا قبل از شروع کار کشاورزی و اوایل بهار آسان و شدنی بود اما بعدش مشکل داشتند. ولی بلاخره تصمیم گرفتند مقری در شهر داشته باشند و دفتری بنام «اتحادیه دهقانان» باز کردند.

ما متوجه شدیم همین که برای اولین بار دهقانان بنام خود دو اطاق بدست آورده بودند واقعاً تاثیر خوبی بر روحیه آنها گذاشته بود. می‌گفتند مقرمان در فلان جاست، تا آلمان هیچ ارگان و مکانی که متعلق بخودشان باشد ندیده بودند. حتی آن مورد کوچک در روحیه دهقان برای اتحاد تاثیر گذاشته بود. همچنین مسئله‌ی مسلح شدن دهقانان تاثیر فراوانی داشت. هنگامیکه دهقانان با هم به روستاها می‌رفتند تقریباً در این اواخر ۷۰ قبضه اسلحه داشتند. دیدارشان از روستا به اندازه تبلیغشان بر روحیه مردم تاثیر گذار بود. این نیروی مسلح دهقانان توضیح می‌دادند که اگر فئودال‌ها کاری علیه ما انجام دهند در مقابلشان خواهیم ایستاد. زحمتکشان در روستا مسابقه تیراندازی انجام داده و اگر فئودالی در روستا وجود داشت با رقص و پایکوبی قدرت نمائی می‌کردند. چنین کارهایی در بالا بردن آگاهی مردم و اتحادشان تاثیر فراوانی داشت.

بعداً جریان «سوما و برادوست» [در منطقه ارومیه] پیش آمد. تشکیلات‌های کومه‌له در شهرها درخواست انجام دادن تظاهرات و جمع آوری کمک مالی کرده

بودند. اتحادیه دهقانان مریوان بدون اطلاع قبلی از آن فراخوان اینکار را انجام داد. اتحادیه دهقانان از یک طرف مردم روستاها را به تظاهرات دعوت کرده و از طرف دیگر تقاضای کمک مالی کرده بود. کمک مالی مردم را جمع آوری نمودند. تا آن مقطع زمانی این بزرگترین تظاهرات در مریوان بود که اتحادیه دهقانان سازماندهی کرده بود. زیرا در تظاهراتهای قبلی دهقانان شرکت نداشتند. شمار زیادی از دهقانان و خصوصاً تعداد زیادی از افراد مسلحان نیز آمده بودند. افراد مسلح شهر نیز به آنها ملحق شدند و نمایش قدرت در مریوان شروع گردید. البته مریوان شهر کوچکی است و چهار پنج خیابان بیشتر ندارد. افراد مسلح پیشاپیش تظاهرات حرکت می کردند و خیابان را پوشانده بودند و بیشتر منظور نمایش قدرت بود. بعداً برای کمک رسانی راه افتاد و در سنج با جریان های قیاده موقت، ملا احمد مفتی زاده و فئودال ها مواجه شدند. شما خودتان این رویداد را شنیده‌اید و لازم به بازگویی آن نیست.

در سنج این رویارویی از نقطه نظر سیاسی عده‌ایی از دهقانها را ترساند و باعث انصرافشان گردید عده‌ای بخصوص نسبت به ملا احمد مفتی‌زاده تعرضی شدند یکی از رفقای زحمتکش بنام احمد که اهل روستای دارسیران است توسط کمیته‌ی مفتی زاده در سنج دستگیر شده بود و سپس آزاد گردید. وی به جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب رفته و در سخنرانی‌اش میگوید چون اسم کوچک مفتی زاده نیز احمد است از این به بعد اسم خودم را به محمد تغییر میدهم. این موضع گیری ساده تاثیر فراوانی در شناخت ماهیت ملا احمد مفتی زاده داشت. بعد از این واقعه، با توطئه مفتی زاده، قیاده موقت و فئودال ها اقدام به خلع سلاح دهقانان کردند. قیاده موقت با ۶۰ تا ۱۰۰ نفر مسلح، روستائی را که دو قبضه اسلحه داشت محاصره و سپس خانه را محاصره نموده شخص را بیرون کشیده و به خود و خانواده‌اش اهانت نموده و وی را خلع سلاح کردند. در همین رابطه یکی از نقاط ضعف اتحادیه دهقانان نمایان گشت. در قطعنامه‌ها، نمایش و مانورهای که اتحادیه دهقانان داده بودند چنین تصویری بوجود می‌آمد که اگر دو و یا حداکثر سه روستا خلع سلاح میشد اتحادیه اقدام به دفاع میکرد اما واقعیت این بود که اینکار را نکردند. بعد از اینکه سه چهار روستا را خلع سلاح کردند، علیرغم اینکه اسلحه داشته فقط در فکر دفاع از روستای خود بودند. یکی از افرادی که اسلحه‌ی اتحادیه دهقانان را با خود داشت بخاطر

اینکه اسلحه‌اش را مصادره نکنند هیچ‌ده روز در کوهستان خود را مخفی کرده بود. درحالی‌که می‌بایست سایر دهقانان را در جریان گذاشته و باهم اقدامی می‌کردند و به دفاع انفرادی پناه نبرد. در چند روستای دیگر چنین بود؛ در آماده‌باش بودند و نگهبانی می‌دادند که اگر قیاده موقت آمدند اسلحه‌ها را تحویل ندهند. اینکار هم انتقاد از سبک کار خودشان بود و هم نشانگر نامحکم بودن توافقاتشان. البته در همان موقع افرادی بودند که سرسختانه طرفدار حمله به قیاده موقت و بازپس گرفتن اسلحه‌هایشان بودند اما این عمومیت نداشت و می‌ترسیدند، یعنی روحیه عمومی این بود. روشنفکران نیز نسبتاً چنین بودند حتماً مطلع هستید که پس از این جریان و مصادره اسلحه‌ها، قیاده موقت مواضع دیگری اتخاذ کرده و شهر مریوان را محاصره کرد. می‌خواستند شهر مریوان را تسخیر کنند حتماً خبر را شنیده‌اید نزدیک به یک هفته محاصره مریوان ادامه داشت و مردم در سنگر بودند. تکرار شدن جریان نقده [جنگ داخلی در شهر نقده در اردیبهشت ماه] خیلی محتمل بود. موقعی که قیاده موقت عقب نشینی کرد، اتحادیه دهقانان از پشتیبانی ۳۲ روستا بهره‌مند بود. از روستاها برای شرکت در جلسه دعوت شد ولی بجای ۳۲ روستا ۱۵ روستا آمده بقیه نیامدند و شرکت نکردند. البته یک مسئله مرا متعجب کرد. من انتظار داشتم روستاهایی که قیاده موقت آنها را آزار داده و خلع سلاح کرده بود از ترس شرکت نکنند ولی درست برعکس آنها بیشتر آمده بودند و مواضعشان در جلسه مصممت‌تر و تندتر از بقیه روستاهای دیگر بود. در آن جلسه بحث و تبادل نظر فراوانی در مورد رابطه‌ی روشنفکر با دهقانان صورت گرفت و تلاش ما این بود که هیچ چیزی را تحمیل ننماییم. یعنی به اسم آنها قطع نامه صادر نکنیم. خواستهائی که واقعاً برایشان مطرح نیست و یا حداقل در آن نشست در فکرش نبوده‌اند دیکته نکنیم. بگذار دهقانان خواستی را بیان کنند که از آن دفاع میکنند نه اینکه مطلبی گفته شود که آنرا درک نمیکنند. درست بخاطر دارم در اولین اعلامیه‌شان از حقوق ملت کرد بحثی نشده بود اما چند مطلب دیگر مطرح کرده بودند که به‌نظرشان رسیده بود. البته در جلسات بعدی تصمیماتی را که در جلسه‌ی قبل گرفته بودند، بازبینی میکردند و تلاش می‌شد با کمک روشنفکران بازنگری شده و کامل گردند. در میان شرکت کنندگان آن پانزده روستا و از جمله آنها که مصمم‌تر و تندتر بودند دو نظر مطرح بود. یکی این که

از زنان و مردان روستاها دعوت کنند و بسوی روستای دزلی که مرکز قیاده موقت بود راهپیمائی نموده و بدین وسیله از ایران بیرونشان کنیم. دیگری معتقد بود این کار فایده ندارد باید نیروی پیشمرگ سازمان دهیم. ما به آنها گفتیم دو نظر را با مردم در میان بگذارید، مردم هر کدام را پسندیدند ما نیز با شما هستیم. در جلسه‌ی بعدی از پانزده روستا هشت روستا شرکت کردند و هفت روستا نیامده بودند. این بیانگر آنست موقعی که برای انجام کاری فشار هست آنهایی که محکم نیستند کم کم عقب نشینی می کنند و آنهایی که مصمم‌اند ماندگارند.

این جریان تا حدی مشکل بود. من معتقدم در مورد روشنفکران نیز بهمین منوال است. در شرایط سخت روشنفکران نیز تصفیه میشوند. تصمیمات اهالی هشت روستا بر این اساس بود که تظاهرات کارائی ندارد و باید نیروی پیشمرگ را به بیرون از شهر فرستاد. آنها استدلال میکردند آن یازده اسلحه‌ای که قیاده موقت از زحمتکشان مصادره کرده است اگر یکجا با هم بودند چاره‌ساز بود. علاوه بر اسلحه‌های دیگری که داریم اگر همان یازده اسلحه با هم یکجا بودند قیاده موقت نمی توانست به سادگی آنها را از دهقانان بگیرد. یازده دهقان مسلح می توانستند با نیروهای قیاده بجنگند و اگر کسی هم کشته می شد ده نفر دیگر به پا می خواست. ما هنگامیکه متحد باشیم می توانیم به روستاها رفته و به جلسه هایمان ادامه دهیم. و آنها دیگر قادر نخواهند بود اسلحه‌ها را به آسانی از ما بگیرند. اگر اقدامی نکنیم کم کم همه‌ی اسلحه‌هایمان را مصادره می کنند و فتودال‌ها بر سرنوشت ما حاکم خواهند گردید. در حقیقت بعد از خلع سلاح کردنها، فتودال‌ها بیشتر تسلط یافته و در چندین جا هجوم برده و اقدام به تهدید و جریمه میکردند. در یک کلام تصمیم نهایی‌شان این بود که فعالیت نیروی پیشمرگ را شروع کنند. در همان زمان جریان روشنفکری مریوان دو برخورد به این مسئله داشت. عده‌ای مخالف بودند که نیروی پیشمرگ تشکیل شود تحت این عنوان که اینکار ماجراجویی است و مسایل غیر قابل کنترلی را پیش می آورد که سبب دخالت دولت شده و با شکست مواجه می شود. شکست آن موجب آسیب رساندن به جنبش دهقانی می گردد. البته آنها اقلیت روشنفکران مریوان بودند. اکثریت فکر می کردند اگر دهقانان خود می خواهند اقدامی مثبت انجام دهند ضروری است

که ما همراهشان باشیم. به یکایک مسایل جواب داده میشد؛ اینکه ماجراجویی نیست زیرا واقعیت این است که دهقانان این مسئله را مطرح کرده بودند نه اینکه تحت فشار روشنفکران بوده باشند. در میان افراد مترقی این مسئله مطرح بود که دولت دخالت می کند. خوب تا آن هنگام دولت دخالت کرده بود، همین که قیاده موقت علنی و به طرفداری از دولت این کار را انجام میداد و آشکارا و در انظار عموم و مسلحانه به پادگان مریوان رفت و آمد داشتند، اگر این دخالت دولت نباشد پس چیست؟ در مورد شکست هم هیچ تضمینی نبود که شکست نمی خورد و حالا هم نیست. اما حداقل این فایده را داشت که اولاً تجربه‌ی مثبتی بود و به ابتکار خود دهقان و روشنفکران با هم و برای اولین بار در آن ناحیه نیروی مخصوص به خود را تشکیل داده‌اند. اگر هم با شکست مواجه شود عجیب نیست. حداکثر ده پانزده نفر در یک جنگ درگیر می شدند در هر تظاهرات خیابانی شهری ده برابر جان باخته‌اند. بگذار به شیوه‌ی مقاومت مسلحانه و هر چند پراکنده هم چند نفری کشته شوند. خلاصه دو جریان روشنفکری در مقابل همدیگر قرار گرفتند و یک نظر نشدند. کسانی معتقد بودند که این کار غلط است و عده‌ای دیگر فکر می کردند که باید انجام بگیرد. سرانجام با همکاری روشنفکران موافق نیروی پیشمرگ تشکیل شد. شب اول قرار بود ۲۰ نفر مسلح باشند، ۱۰ نفر از ما روشنفکران و ۱۰ نفر از دهقانان. همان شب مسیر حرکت را انتخاب کرده و پیشمرگان مسیر حرکت را می دانستند. بطور تصادفی دو ماشین از افراد قیاده موقت راه را مسدود کرده بودند. همینکه قیاده از آن مسیر حرکت کرده بودند باعث شد که یک ساعت تا یک ساعت ونیم قبل از حرکت چند نفرشان پشیمان شوند. یکی از روشنفکران و دو سه نفر از دهقان اصلاً نیامدند. یکی دو نفر نیز می بایست در مسیر حرکت به‌ما ملحق شوند آنها نیز نتوانستند به‌ما بپیوندند. خلاصه ۱۲ نفر مسلحانه حرکت کردیم و شب بعد بقیه آمدند. ما در اوایل ضعیف بودیم. افراد جوان بودند و هنوز متوجه این امر نبودند. یعنی این موضوع از هنگام حمله قیاده موقت به شهر نه تنها از طرف اتحادیه دهقانان بلکه در میان عده‌ای روشنفکران شهری نیز مطرح بود که ما باید پیشمرگ شویم. در حمله به شهر تنها حالت دفاعی داریم، لازم است که نیروی مسلح ما خارج از شهر باشد زیرا که در شهر نمی شود درگیر شد. در مجموع این نظر در مریوان وجود داشت و

از طرف اتحادیه دهقانان نیز با توجه به مسایل خودشان مطرح بود. ما بطور مخفی مدت هفت هشت روز در کوهستانی بسر بردیم، در طول روز راهپیمایی بالا و پایین رفتن و در مسیر حرکت تمرین تیراندازی می کردیم. در جوار روستایی بسر می بردیم که اهالی روستا اتحاد و یکپارچگی نمونه‌ای داشتند. این روستا چند نفر مسلح را برای همکاری و تدارکات خواربار پیش ما فرستاده بودند. علاوه براین اگر فرد ناشناسی به آن مناطق می آمد وی را از دور کنترل میکردند. روزی جوانی که دوست ما بود از شهر برای دیدن ما آمده بود. مردم روستا او را نشناخته بودند هرچا قدم گذاشته بود دنبالش رفته و سپس او را دستگیر کرده و حتی می خواستند او را زندانی کنند. سرانجام یکی از اهالی روستا سر میرسد که جوان را می شناسد و می گوید از خودشان است. علیرغم شناسائی آن جوان نگذاشته بودند که محل استقرار ما را بدانند و دیدارش را با ما موکول به آمدن رابط اصلی کرده بودند. مردم روستا به این شیوه از ما مواظبت می کردند. شبانه هم تعدادی بین پنج تا بیست نفرشان به مخفی گاه ما که در کوهستانی مرتفع که جنگلی انبوه بود آمده و دیدار و گفتگو می کردند و ما را به مقاومت تشویق می نمودند. نمونه‌ی ساده‌ای را برایتان تعریف کنم. ما چهار پنج ساعت پیاده‌روی می کردیم و سپس به چشمه‌ساری می رسیدیم و در اطراف چشمه استراحت می نمودیم. روشنفکران بدلیل بی تجربه‌گی زودتر خسته می شدند. مسئله‌ی نگهبانی در اوایل برای ما مسئله‌ای خیلی مهم بود که غافلگیر نشویم. روشنفکر باکوله پستی و تفنگش می نشست اصلاً در فکر این نبود که آیا نگهبان تعیین شده یا نه. اما در میان دهقانان افرادی بودند بدون اینکه به آنها گفته شود و حتی آبی بنوشند بلافاصله موقعیت منطقه را ارزیابی کرده و نقطه‌ای را که برای نگهبانی مناسب بود انتخاب کرده و داوطلبانه بعهده می گرفتند. طبعاً آنها به اندازه ما خسته نمیشدند.

خلاصه در مدتی که آنجا بودیم چند نفر دیگر بما ملحق شدند. پس از هفت هشت روز و با مشورت همگی به این نتیجه رسیدیم که گشت سیاسی‌مان را شروع کنیم. برنامه و اساس کار ما این بود و در اوایل هم زحمتکشان و هم روشنفکران نظرم‌ان چنین بود که بطور مشخص برای جنگ با دولت این مبارزه را انجام میدهیم و برعکس اینکه شایع شده به کوه میرویم بلکه به روستاها می رویم ما که خرس نیستیم در کوه بمانیم.

اما شرایط طوری شده بود که زیر فشار فئودالها و قیاده موقت و پشیبانی دولت از آنها، ادامه کار سیاسی در میان دهقانان که قبلاً در میوان انجام می‌گرفت به شیوه‌ی آشکار دیگر امکان پذیر نبود. اهالی روستاها حاضر نمیشدند و میگفتند نشست‌ها چه فایده‌ای دارند؟ ما در جلسات شرکت کنیم و آنها بماحمله کنند، چه فایده‌ای دارد؟ البته شیوه کار دیگری بود که قبلاً در میوان و جاهای دیگر ایران از طرف روشنفکران انقلابی انجام گرفته بود بدین معنا که دوباره فعالیت به سبک گذشته و مخفیانه باشد. اما اینکار برای شرایط جدید درحقیقت شیوه‌ای عقب مانده بود. اوضاع کلی تغییر کرده بود. این درست که قیاده موقت و فئودال‌ها اینچنین حمله می‌کردند اما از این طرف آمادگی مردم نیز تغییر کرده بود. علیرغم ترس بعضی افراد این امکان وجود داشت که از سرکوب دهقانان به روال گذشته جلوگیری شود. نمیتوان دوباره به کهنه‌ترین شیوه مبارزه مخفی متوسل شد در شرایطی که فئودال‌ها مسلح‌اند و با زور می‌خواهند مانع فعالیت و آزادی زحمتکشان شوند.

از طرف دیگر برای دفاع از این اتحاد حداقل همین که دهقان مسلح باشد و بتواند تشکل خود را بوجود آورد مهم بود. در واقع هدف اصلی عبارت است از کار سیاسی و تشکیلاتی در میان توده‌ها. اما برای انجام اینکار چون درمعرض حمله قرار گرفته بودند و این امکان هم وجود داشت که نیروی مسلحی از آنها دفاع بکند بدین منظور ما بخارج از شهر رفتیم. باز هم تصمیم جمعی دهقانان و بقیه این بود اگر آنها با ما جنگ نکنند، اگر به دهقانان حمله نشود حتماً ما به فئودالها حمله نمیکنیم. اگر فئودالی به دهقانان حمله نکرده باشد، ما نیز به لحاظ نظامی مزاحمتی برای وی بوجود نمی‌آوریم. ولی ما همیشه بر ضد فئودالیسم تبلیغات سیاسی خواهیم کرد. برای متشکل کردن دهقانان تلاش می‌کنیم و این هم هدف اصلی گشت سیاسی بود. این فعالیت را در روستاها شروع کردیم در اوایل کمتر استقبال می‌کردند. ولیکن ما منظم این کار را انجام دادیم و مردم بیشتر ما را شناختند و زیاده‌تر ما را کمک کردند.

البته از همان اولین روزی که ما به گشت سیاسی پرداختیم روی تصمیماتی توافق نمودیم. یکی اینکه در طول روز مردان روستا در خانه نیستند و بر سر مزارعشان مشغول کارند ما وارد روستا نمی‌شویم. بر اساس سنت‌های رایج در منطقه، خوشایند نبود که تعدادی پیشمرگه مرد به روستایی بروند که تنها

زنان و کودکان در آنجا هستند. تصمیم گرفتیم که در طول روز در مزارع باشیم و تا آنجائیکه در توان داریم به مردم در کار کشاورزی کمک نمائیم. همان روز اول که وارد روستا شدیم، مسئله‌ای توجه ما را بخود جلب کرد. در منطقه‌ی ما مردم علوفه‌ی کوهستان را برای ذخیره زمستان حیوانهایشان درو می کنند که به «کوکن» مشهور است. قبل از اینکه وارد روستا شویم چند نفر را برای نگهداری گذاشتیم و بقیه در «کوکن» کردن به آنها کمک کردیم و شب به روستا رفتیم و از آن به بعد این روتین کار ما شد.

البته اوایل نگران حمله‌ی قیاده موقت بودیم که از ما نیرومندتر بودند در حالی که ما در گشت های سیاسی فقط ۱۶ نفر مسلح بودیم، هفت دهقان و ۹ روشنفکر. آنها تا آزمان همراه با مزدوران ایرانی نزدیک به یکصد نفر مسلح بودند. آنان دارای تجربه جنگی بودند اما ما چنین تجاربی را نداشتیم. آنها اسلحه‌ی آر پی جی داشتند و ما نداشتیم. اگر به ما حمله می کردند توانایی مقابله نداشتیم، مگر اینکه عقب نشینی کنیم به همین دلیل اوایل به مزارعی می رفتیم هم امکان کار کردن و هم امکان دفاع داشته باشد. مثلاً به روستاهایی که در دشت قرار داشتند و امکان دفاع نداشت نمی رفتیم. ولی به هر حال بدین ترتیب عمل می کردیم روزانه کم تا بیش کار و شبها وارد روستا شده و در مسجد مردم را برای ارائه بحث سیاسی دعوت می کردیم. برای اینکه چه بحثی ارائه دهیم در میان خودمان به توافق رسیده بودیم که بطور خلاصه چنین بود.

قبلاً متوجه شده بودیم که بعد از فرار شاه و کناره گیری بختیار روحیه‌ای در میان کشاورزان وجود داشت. آنها در مخالفت با فئودال ها طرفدار شاه بودند. در منطقه‌ی مریوان چنین فضائی حاکم بود نمی دانم در این منطقه چطور است. فئودال ها سر بر آورده بودند، زحمتکشان نیز حکومت پادشاهی را ترجیح میدادند. ما مبارزه با این تفکرات را ضروری می دانستیم. دهقانان را متوجه کنیم که شاه خوب نبوده و اگر وضع موجود خوب نیست بدان معنی نیست که شاه خوب بوده باشد. در مورد اصطلاحات ارضی توضیح میدادیم که اصلاحاتی واقعی نبوده و ستم بر کشاورزان برقرار بوده است. میبایست اجاره دادن زمین از بین میرفت؛ دهقانان بی زمین میبایست صاحب زمین میشدند. برخی ظلم و ستمهای دوران سلطنتی از جمله جنگلبانی، شکاربانی و فلان و

بهمان را یادآوری میکردیم که همه اینها هم ظلم بودند. هیچکدام از این ستمها نمیایست باقی بماند. در مورد قیام بحث میکردیم و اینکه دستاوردها و نقاط ضعف چه بوده است؟

ما سؤال می کردیم، در بیشتر موارد شرکت کنندگان جواب میدادند که دستاورد خوب نداشته است. ما میگفتیم انقلاب نکات منفی و مثبت داشته است. برای نمونه از مردم حاضر در جلسه سؤال می کردیم آیا پارسال این موقع ما قادر بودیم در مسجد و بطور آزادانه و بدون اجازه ی ژاندارم ها جمع شویم و گفتگو کنیم؟ در جواب می گفتند خیر! ما هم میگفتیم که این یکی از دستاوردهای مثبت قیام بوده و حالا می توانیم در این مسجد از مواضع خمینی نیز انتقاد کنیم. ولی پارسال نمی توانستیم از رئیس پاسگاه نیز انتقاد کنیم. آیا پارسال می توانستیم اسلحه داشته باشیم یا خیر؟ جواب میدادند که خیر نمی توانستیم، اما حالا داریم. پارسال ادارات شکاربانی و جنگلبانی چه کارها که نمیکردند اما این وضع عوض شده و بنابراین انقلاب دستاورد داشته است. در مجموع همگی چشم و گوشمان را بازکرده و هوشیارتر شده ایم، خواستار حقوق خود هستیم و ملت کرد نیز خواهان حقوق خود است.

ضرر کار هم این بوده که فتودالها قد علم کرده اند در این رابطه دولت مقصر است. زیرا رژیم نه تنها سیاستی بر علیه فتودال ها را نداشته بلکه از آنها حمایت هم می کند. از ضررهای دیگرش در سطح کردستان، بی اعتنائی به حقوق ملت کرد بوده است. در مورد حقوق ملت کرد تا آنجائیکه می توانستیم روشنگری میکردیم که در نهایت حقوق ملت کرد نیز حقوق دهقانان و زحمتکشان کردستان است، یعنی هم به لحاظ جمعیتشان و هم زحمتکش بودن آنها و حقوقشان بحث می کردیم. برای رفع ستم ملی نیز باید متحد شویم. متحد شدن را از دیدگاه خودمان چنین توضیح می دادیم. ابتدا متحد شدن در سطح روستا و ایجاد شورای انقلابی، سپس در سطح منطقه پیوستن به اتحادیه دهقانان است. توضیح می دادیم که بدلیل مسلط نبودن حکومت، فتودالها سر بر آورده و مسلح شده و ظلم و تعدی می کنند. لذا دهقانان نیز مجبورند که نیروی مسلح داشته باشند. بنابراین وجود پیشمرگه هم برای دفاع از خود و همچنین ممانعت از دوباره سر بلند کردن فتودالها ضرورت دارد. دولت حالا در چنین وضعیتی است و فکر می کنم فقط روی نیروهای سیاسی

موجود که کم و بیش مسلح هستند حساب می کند. «جبهه ملی» را علیرغم آن همه التماس و چاپلوسی که برای خمینی میکنند به حساب نمیآوردند. اما سازمان مجاهدین خلق یا سازمان چریکهای فدایی و حزب دمکرات و هر نیرویی که مسلح هستند، دولت مجبور است رویشان حساب کند. «جمعیت دفاع برای آزادی و انقلاب» در سنندج و جنگی که به آن شهر تحمیل گردید را در نظر بگیرید. قبلاً آنرا به رسمیت نمی شناختند و جمعیت را کار عدهای جوان بی تجربه به حساب می آوردند. ولی بعد از آن جنگ آیت الله طالقانی و وزیر کشور مجبور شدند با آنها طرف شوند و روی میز مذاکره بنشینند و گفتگو کنند. مثلاً شورای یازده نفری شهر سنندج را علیرغم توطئههایی که چیده بودند قبول کردند. انتخابات شورا اولین مرتبه بود که در شهر سنندج انجام می گرفت. علیرغم وحشیگری رژیم همین موضوع در شهر گنبد در ترکمن صحرا تکرار شد. زمانیکه مردم گنبد اسلحه بر داشتند و مقاومت کردند، رژیم مجبور گردید درهر حال با مردم وارد مذاکره شود. در استان خوزستان بر همین منوال بود.

برایشان توضیح می دادیم مادام که هست و نیست دهقانان غارت میشود اگر متحد نشوند و خصوصاً در این شرایط و اوضاع و احوال نیروی مسلح نداشته باشند هیچ کسی رویشان حساب نمی کند. با این وصف برای اینکه بتوانند از حق خود دفاع کنند و نگذارند دشمن به آنها حمله کند و اهداف خود را محقق نمایند، اتحاد ضرورت دارد. اینها خلاصهی تبلیغات ما بود. البته در این مورد هم که به ما می گفتند کمونیست بحث می کردیم و می گفتیم به نظرات ما گوش کنید و رفتار و کردار ما را بسنجید و قضاوت کنید. در چند روستا تلاش نمودیم تا ملای آبادی در جلسات شرکت داده و در حضور آنها بحثها را ارائه دهیم. بر اثر تبلیغات مسموم کنندهای که قبلاً صورت گرفته بود، اکثریتشان در جلسات شرکت نمی کردند. اما در چند مورد ملاها در جلسات شرکت نموده و با صراحت به آنها گفتیم که به ما کمونیست می گویند شما در جلسه حضور دارید و نظرات ما را می شنوید هر کدامش خلاف اصول دین و شرع بود بگوئید. ما سبک کاری را اتخاذ کرده بودیم در حضور مردم نظرات خود را بیان می کردیم و از مردم سؤال می کردیم آیا درست است؟ آنها تایید می کردند. خطاب به ملا می گفتیم آیا شرعی است؟ زحمتکشان نظرات ما را تایید کرده بودند. زمانیکه ملای آبادی جواب مثبت می داد، برای ما ارزشمند بود. در حال حاضر چند

ملای هوادار پیدا شده که با اتحادیه دهقانان همکاری می کنند. هر چه گشت سیاسی پیش می رفت اتحادیه بیشتر شناخته میشد و بیشتر کمک می گرفت. در یک مورد توطئه ای از طرف مالکی بر علیه یکی از دهقانان انجام گرفت. ماجرا بدین گونه بود مزدوری در مریوان که در اصل رعیت است از قدیم الایام حقوق بگیر یکی از فتودالها بوده که نیروی مسلحی دارد. اولین گشت سیاسی- نظامی در مریوان متشکل از پانزده نفر مسلح توسط این مزدور انجام گرفت. نیرویش در روستاهای زیادی حضور یافته و سرانجام پیش شیخ عثمان «دورو» [نقشبندی] رفت. شایعه ای پخش شده بود که پسر این مزدور به دختر یکی از دهقانان که در تشکل ما فعال بود تجاوز کرده است. ما را در جریان گذاشتند و مصمم شدیم که بلادرنگ موضع مناسبی در برابر این تعرض بگیریم. بدون شک آشکار بود که این تعرض اقدامی سیاسی بود که هتک حرمت آن دهقان را در بر داشت. هم چنین در عمل مانع پیوستن و ملحق شدن کسان دیگری به اتحادیه دهقانان می گردید. فعالیت ما در منطقه دیگری بود ولی ما به منطقه محل اقامت آن مزدور برگشتیم. به جستجوی آن شخصی که گویا به دختر یک پیشمرگ تجاوز کرده پرداختیم. ده نفر پیشمرگ را آماده کردیم تا جلو ماشینش را بگیرند. ماشین متعلق به پدر بود اما پسرش رانندگی میکرد. موفق به اسارتش نشدیم. مزدور به نوعی قلدر منطقه بود و متوجه برنامه ی ما شده بود و دم به تله نمیداد. سپس متوجه پیگیری ما گردید و به التماس و خواهش افتاده و چند نفر را برای وساطت پیش ما فرستاد. با تکیه بر فرهنگ عشایری چند ملا را با خود برده و خود و پسرش در منزل پدر دختر به قرآن سوگند یاد کرده بودند. در برابر مواضع مصمم ما به التماس افتاد و به مقدسات سوگند یاد کرد که چنین ماجرای اصل و اساسی نداشته و شایعه ی محض می باشد. اگر باور ندارند حاضرم اسلحه ی خودم را بدهم که با آن پسر را بکشند. دراین رویداد مزدور قلدر و مسلح برای اولین بار در برابر زحمتکشی تهیدست تسلیم گردید و به التماس افتاد.

با این رویداد اعتبار ما تا حدودی بالا رفت. علاوه بر این ماجرا فتودال های قدرتمند مریوان که از طایفه ی حیدر بیگی هستند رسماً ما را تهدید کرده بودند که اگر به روستاهای تحت نفوذشان برویم و گشت سیاسی انجام دهیم مانع از ورود ما به روستا شده و ما را نابود می کنند. شبی به روستایی که این تهدید را کرده بودند رفتیم. قبل از رفتن به روستاهای تحت نفوذشان از طریق مردم

عادی و هواداران مطلع شدیم که واقعا تهدید کرده بودند و مسئله جدی است. اما علیرغم تهدیداتشان به روستاهای تحت نفوذشان رفتیم. به این مسئله‌ی حساس دقت کنید. اگر چه ما با نیروی مسلح تبلیغ سیاسی می کردیم اما آنها صراحتاً مانع می شدند. اگر مسلح نمی بودیم و منظور تبلیغات سیاسی به روستاها می رفتیم در برابر نیروی مسلح مالکین قرار گرفته و بلاشک به ما حمله کرده و مانع فعالیت سیاسی ما می شدند. واقعیت این است که آنها مانع فعالیت سیاسی هستند و از آگاه شدن دهقانان جلوگیری می کردند. حتی با نیروی مسلح هم می رفتیم تهدید می کردند که نمی گذاریم داخل شوید. اگر تنها می رفتید و از مردم دعوت می کردید که به مسجد بیایید و برایشان سخنرانی کنید در چنین موقعیتی زحمتکشان نمی آمدند اگر هم می آمدند با زور آنها را بیرون می کردند. ما به تهدیدشان وقتی نهاده و به روستا وارد شدیم خبری نبود. نزدیکی های غروب ما را مطلع کردند که افراد مسلح فئودالها ما را محاصره کرده اند. عده‌ای از مردم روستا که وحشت کرده بودند به ما توصیه کردند این جنگ را بر ما تحمیل نکنید تا زنان و کودکان در معرض خطر قرار نگرفته و کشته نشوند. در جواب گفتیم ما در روستا هستیم و می بینید که ما را محاصره کرده‌اند و ما قادر نیستیم از روستا خارج شویم. بگذار آنها بیایند ما می جنگیم و زنان و کودکان را به منازل و جاهای امن برده و از آنجا خارج نشوید. در همین لحظه افراد مسلح سه روستای دیگر برای کمک و پشتیبانی به ما ملحق شدند. آنها که این خبر را شنیده بودند و حتی پیشمرگ هم در میان ما نداشتند. از ما درخواست کرده بودند که حتماً به روستاها یشان برویم ما دو شب قبل به دو تا از آن روستاها رفته بودیم. موقعی که متوجه شدند ما آمده‌ایم و فئودالها ما را محاصره کرده‌اند، گفتند ما عملکرد شما را دیدیم آنها نیز بیکار ننشستند. این بود که با افراد مسلحشان به کمک ما آمدند. از یکی از این دهات جاده‌ای به این روستا ختم میشد که ما در آنجا بودیم. پست بازرسی گذاشته بودند و هر ماشینی می آمد آنرا کنترل می کردند و اگر اطمینان نداشتند که سرنشینان آن هوادار ما هستند نمی گذاشتند به آنجا بیایند.

افراد مسلح دهقانان، فئودال ها را محاصره کرده و از شهر مریوان و روستای دارسیران نیز به کمک ما آمدند. فئودالها این را که شنیدند افراد مسلحشان عقب نشینی و فرار کردند. اما تهدید کرده بودند اگر ما به روستای دیگری

برویم آنها ما را می کشند. فئودال ها اساساً تصور نمی کردند و ما هم واقعاً فکر نمی کردیم که از روستاهای دیگر بکمک و پشتیبانی ما بیایند. هرگز روی آن نیروی مسلح که بما ملحق شدند حساب نکرده بودیم. این جریان فئودال ها را ترساند و اعتماد به نفس و روحیه ما را هم بالا برد. البته معتقدم این ماجرا تجربه ای ارزنده و سودمندی بود.

حزب دمکرات در وقایع روستای «آمید» زیرکانه از فرصت ها بهره برداری کرد و متأسفانه تشکل های شهری و جمعیت ها فرصت ها را از دست دادند. در هر سطحی که با اسلحه از مردم دفاع بشود نیروی مردمی به آن ملحق میشوند. در واقع در آن زمان ما ۳۰ نفر مسلح بودیم در آن شب نزدیک ۵۰ تا ۶۰ نفر مسلح بما پیوستند. اوایل با نیروی کمی رفتیم اما چون ما از اهدافی مردمی و عادلانه دفاع میکردیم دیدیم که نیرو گرفتیم.

به عقیده من تجربه ای با ارزش و گرانبها است علیرغم هر گونه معادلات سیاسی که سرنوشت مریوان را رقم بزند، واقعیتی انکار ناپذیر است و نشان می دهد که مردم از مبارزه ای که برحق بوده و منافع آنها را پاسداری و تامین کند، دفاع می کنند. فقط لازم است جریان انقلابی جرئت داشته باشد و به موقع از اسلحه استفاده کند. ملحق شدن و پیوستن نیروی مسلح مردمی بما بر روحیه ی مردم روستایی که وحشت کرده بودند تأثیر مثبت گذاشته و ظرفیت و توان مبارزاتیشان را بالا برد. خصوصاً شاهد فرار نیروی مسلح فئودال ها بودند که چگونه ترسیده و عقب نشینی کردند.

گشت های سیاسی- نظامی ما به روستاها و در میان زحمتکشانشان ادامه داشت. تا سرانجام با جنگی روبرو شدیم و جریان درگیری را بطور مختصر برایتان بازگو می کنم. این روستا در منطقه ی مریوان واقع نشده به منطقه ی «کلاترزان کوماسی» تعلق دارد. تجربه مربوط به جنبه نظامی مسئله مواردی دقیق هستند و باید به شیوه ی دیگری بررسی شوند و در جای خود اهمیت دارند. اما از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی ساختار پیشمرگان به گونه ای است که عده ای که این راه را انتخاب کرده اند گفته اند ما برای یک روز و دو روز پیشمرگ نشده ایم بلکه آمده ایم تا مدت دوسه و تا ده سال پیشمرگ باشیم و خواستار حقوق خلق کرد هستیم. عده ای هم جور دیگری هستند. آنها را به نوبت از روستاها میفرستند. مردم روستا جلسه گرفته اند و توافق کرده اند که همه باید پیشمرگ بشوند از این

رو به نوبت آنها را پیش ما می فرستند. کسانی که راضی به انجام اینکار میشوند نوبتی بنا به شرایط روستا، یک هفته، ده روز تا یک ماه پیش ما میمانند. سپس جانشین آنها میآیند و دیگران برمیگردند. اما در حال حاضر وضعیت جنبش در منطقه ما اینچنین است که دهقانان مرفه در منطقه مریوان رهبری سیاسی را بعهده دارند بدین معنی که آنها مخالف دوباره سر بلند کردن فتودالها هستند و در مخالفت با [رژیم] خمینی عملاً رهبری در اختیار آنهاست.

از همان ابتدای اصطلاحات ارضی سال (۱۹۶۲) ۱۳۴۱ و تاکنون وضعیت در منطقه ما چنین بوده است. بنظرم دلیل اصلی آن به ماهیت اصطلاحات ارضی در ایران بر می گردد که حافظ منافع دهقانان مرفه بود. حال بگذریم که تا چه حدی منافع دهقان را در نظر داشت ولی البته دهقانان مرفه در مقایسه با دهقانان تهیدست و بدون زمین بیشتر نصیبشان می گردید. حالا هم اگر فتودال ها جان تازه ای بگیرند واضح است که دهقانان مرفه بیشتر ضرر خواهند کرد تا دهقانان بدون زمین و خوش نشین. خوش نشینان روحیه ای تعرضی دارند و طبیعی است بعنوان یک واقعیت عینی؛ آنها از چه چیزی دفاع کنند که آنها از دست ندهند. چند بار موضوع تعرض کردن پیش آمد. دهقانان صاحب زمین کاملاً مخالف بودند اما دهقانان فقیر مصر بودند که باید این کار را بکنیم. هم اکنون اکثریت ما را خوش نشینها تشکیل میدهند. دهقانان مرفه در شهر به لحاظ سیاسی، کار و حرف زدن، این طرف و آن طرف کرد بیشتر شرکت می کردند ولی کارهای کمی سختتر همچون پیشمرگه شدن نصیب دهقانان خوش نشین شده است.

از طرف تعدادی از تشکل های سیاسی این مسئله مطرح شده که این جنبش، جنبش دهقانان مرفه بوده و نباید خیلی روی جنبش دهقانان مرفه پافشاری کرد. به نظرم این مطلقاً انحرافی است. انسان واقعیت عینی را ملاحظه می کند. اگر بدین شیوه استدلال کنیم در هر صورت آنها انقلابی تر می اندیشند. اگر اینچنین بگوییم که نباید روی جنبش دهقانان مرفه تکیه کرد پس می بایست در دور اول انقلاب که شهرها را در بر گرفته بود و شرکت کنندگان بیشتر از کارمند، کاسبکار، معلم و دانش آموزان بود، تمیایست به آنها تکیه کرد. این اقشار از دهقانان دارا مرفه ترند. ولی واقعیت این است که در آن دوره و در کردستان اعتراضات از شهر ها شروع شد، مردم شهرنشین کم و بیش کارهایی کردند. اکنون امواج مبارزه به روستا ها برگشته است. میبینید که اکنون جنبش در شهرها

فروکش کرده اما روستاها تبدیل به صحنه‌ی مبارزات شده است. در جریان اصطلاحات ارضی هم شهرها ساکت بودند اما در روستاها جنب و جوشی بود. با نمونه‌هایی که ذکر کردم زمانیکه مبارزه از سطح سیاسی به سطح تبلیغ مسلحانه رشد میکند بلافاصله نقش دهقانان تهیدست برجسته میشود. اگر کمی دیگر پیشروی داشته باشد حتماً دهقانان تهیدست نقش مهم تری خواهند داشت. در واقع این پروسه مسیر تکاملی خویش را می‌پیماید بدین معنی که انقلابی‌ترین قشر دهقانان بتواند رهبری را بدست بگیرد. در میان جمعی که تحت عنوان نیروی پیشمرگ با هم هستیم ما علاوه بر آگاه کردن مردم بخشی از کار سیاسیمان نیز به جمع خودمان بر میگردد. در نشست هایمان به وضع منطقه، موقعیت کردستان و ایران می‌پردازیم. سیاست حکومت در این منطقه برای ما اهمیت دارد. در مورد قیاده موقت، اتحادیه میهنی و مسایل دیگری که روی فعالیت ما تاثیر گذار هستند، بحث میکنیم. قیاده علناً دشمن ما است و اتحادیه میهنی را که به ما نزدیک هستند باید بشناسیم. نقش دولت عراق همینطور خصوصاً تلاش ما این است که پیشمرگ تنها فرد مسلحی نیست که به کوه بزند و تیراندازی کند بلکه باید از نظر سیاسی پرورده شود. اگر قرار است نیروی نظامی ما گسترش یابد ناچاریم که مرتباً فعالیت سیاسی بکنیم و نباید منتظر باشیم که فرمانده های نیروی پیشمرگ از شهرها ملحق شوند. باید فرماندهان از میان دهقانان بر خیزند. رنجبر روستا باید چنان درک سیاسی و نظامی داشته باشد که بتواند فرماندهی بکند. زمانیکه این مسئله مطرح شود بیشتر به مسایل سیاسی روی آورده و ارتقا یافته و به خودشان می‌پردازند. وقتیکه نشریه‌ای از شهر میرسد اگرچه بیسواد هم باشد آنرا بدست گرفته و می‌خواهد کسی برایشان بخوانند.

بدین صورت کم و بیش مشغول کار سیاسی در میان آنها هستیم. تجربه شخصی من اینست که در چنین شرایطی یک دهقان و یک روشنفکر ظرف ده تا پانزده روز بیشتر تغییر میکند و پرورده میشود تا دو ماه و سه ماه در شرایط عادی. خلاصه کنم گشت های سیاسی تنها کار ساده‌ی حمل اسلحه نیست که اینجا و آنجا اسلحه‌ای بدوش بگیرید، بلکه در عین حال فعالیتی سیاسی-تشکیلاتی برای پرورش دادن نیز هست. البته پیشمرگانی همیشه در جمع می‌مانند کار کردن با آنان با برنامه پیش میرود. برای آشنائی هم که ده تا بیست روز یا بمدت یک

ماه میمانند برنامه‌ای مخصوص برایشان در نظر گرفته و زمانیکه برمیگردند به مبلغین جریان ما تبدیل می شوند. یعنی طوری پرورده می شوند که بیش از پیش برای امر مبارزه و تشکیلات تبلیغ کنند.

درگیری در روستای خانگاه جوجو

اکنون بطور خلاصه به جریان درگیری می پردازم :

چند سال قبل مالک روستای «خانگای جوجو» نصف زمین های پانزده خانوار روستائی را با بهانه اینکه موجب برگشت جریان آب میشوند از آنها پس گرفته و مجدداً این زمینها را به شرط تقسیم محصول آن بصورت پنجاه، پنجاه یعنی نصف آن به مالک داده شود بخودشان واگذار می کند. پس از مدتی این خانوار ها شکایت میکنند و از سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) به اینطرف مرتباً شکایت کرده و گفته اند که مورد ظلم قرار گرفته اند و هیچ کسی به شکایتشان رسیدگی نکرده است. این انقلاب که فرا رسید زمینها به شیوهی پنجاه پنجاه در اختیارشان بود. مالک روستا با کمک صاحب اصلی زمین ها که درسندج زندگی میکرد با توطئه ای مشترک می خواستند زمین ها را که بشیوهی نیمه کاری دست دهقانان بود از آنها پس گرفته و به تصاحب خودشان در آورند. مردم هم مقاومت می کنند. مالکین با توسل به اسلحه، تهدید و کتک کاری مرتباً بر دهقانان فشار آورده که زمین ها را پس بگیرد. سرانجام دهقانان به سندج پیش ملا احمد مفتی زاده رفته و شکایت می کنند که کاری برایشان انجام نمیدهد. لذا به جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب در شهر سندج مراجعه میکنند. جمعیت برای حل مشکل نامه ای به آنها میدهند که به اتحادیه دهقانان مریوان ببرند. دهقانان قبل از اینکه به اتحادیه بیایند، به دادگستری شکایت کرده بودند و آنجا گفته بودند که ما قدرت اجرائی نداریم و کاری از دست ما ساخته نیست به اتحادیه دهقانان مراجعه کنید. همه ی یازده خانوار روستائی به اتحادیه آمدند و ما تحقیقات لازم را بعمل آوردیم اما اختلافات بشیوهی صلح آمیز حل و فصل نگردید. ما از طرف اتحادیه دهقانان و تقریباً با پنجاه پیشمرگه به روستای خانگای جوجو رفتیم. هدف این بود که با تهدید اختلاف را حل کنیم. اما هنگامیکه به آنجا رسیدیم تعدادی از مالکین و فئودال ها با اسلحه در برابر ما سنگر گرفته بودند و به ما تیراندازی کردند. موضع ما این بود اگر در این درگیری عقب نشینی کنیم

بدون شک در هیچ جای دیگری ما را تحویل نمی گیرند. قبل از هر چیزی نزد خود دهقانان بی اعتبار می شویم. مردم خواهند گفت با وجودیکه پیشمرگه هم داشتند اما نتوانستند هیچ کاری بکنند. ما تصمیم گرفتیم که درگیر شویم چند ساعتی جنگ ادامه داشت در درگیری دو نفر از مالکین کشته و دو نفر دیگر زخمی شدند. بعد از آنکه جنگ خاتمه یافت تاثیر زیادی بر روحیه مردم گذاشت. البته مردم روستای دیگری که هم مرز با روستای خانگای جوجو بود و مالک آنها نیز همان مالک خانگای جوجو بود در جریان درگیری کمک زیادی به ما کردند. از جمله آوردن مواد غذایی، آب آشامیدنی به سنگر هایمان. بازتاب این درگیری روی پیشمرگان کم نبود، همان شب که جنگ خاتمه یافت چند نفر از دهقان که همراه ما بودند ترسیده و خصوصاً یکی از آنان با صراحت گفت من جرئت ندارم در این منطقه بمانم و از اینجا می روم. روستای خانگای جوجو در منطقه «کلاترزان» است و دور از شهر مریوان، با فشار هم که نمیتوان کسی را نگاه داشت. دو سه نفر دیگر با عناوین مختلف از جمله نوبت آبیاری و غیره جمع ما را ترک کردند. بدین ترتیب تعدادی ترسیده بودند و بر عکس افراد دیگری مصر به ماندن بودند. در مجموع در آن درگیری موفق بودیم و نیروی پیشمرگ ثابت قدم و مصمم و خواستار ادامه ی هجوم بودند.

بخش دوم: کاست شماره ۲

در مورد آن دو نظر گفتگوی زیادی شد و سرانجام تصمیم گرفتیم در همان منطقه که از مریوان هم دور بود ماندگار شویم، اگر منطقه را ترک می کردیم شبیه به گریختن بود. فتودالهای آنجا نیز قدرت بیشتری داشتند و حمله را شروع می کردند. خلاصه اینکه در آن منطقه ماندیم. در بین خودمان مسئله حل نشده بود.

من اوائل شخصا نمیدانستم تاثیر درگیری در مریوان چگونه خواهد شد؟ انعکاس آن در میان دهقانان چگونه خواهد بود؟ آیا آنان را ترسانده یا اینکه باعث میشود به اتحادیه ملحق نشوند. راستش تصورم این بود که باعث می شود برای مدتی پیشمرگان تازه هما ملحق نشوند. دلیل این بود که از حضور درمیان ما میترسند. اگر در گیری پیش آید و کشته شوم چی؟ خوب انسان جان خود را دوست دارد! اما شب دوم بعد از درگیری روشن گردید که تصور

من نادرست بود گرچه فاصله دور بود و ما در کوهستانی مرتفع بودیم و پیدا کردنمان سخت بود متوجه شدیم ۱۶ نفر مسلح نزد ما آمدند. گفتند شنیده‌ایم درگیر شده‌اید برای کمک شما آمده‌ایم. بیشترشان دهقان بودند خیلی صمیمی و گرم برخورد می کردند. اولین مورد غلط بودن تصور و فکر من را نشان داد. ما در منطقه ماندگار شدیم و شروع کردیم به گشت سیاسی. در این منطقه در مقایسه با مریوان کمتر کار سیاسی شده بود و علیرغم این ما با دو نظر روبرو شدیم. افراد محافظه کار روستا که خیلی می ترسیدند می گفتند شما با آمدنتان منطقه ما را ناامن و آتشی برپا کرده‌اید. از این به بعد فتودالها ما را قتل عام می کنند. ولی واقعیت این بود که اکثریت مردم مخالف این نظر بودند و می گفتند «دستتان درد نکند» دیگر جرأت ندارند سر بلند کنند اگر این کار را نمی کردید بعد از این فتودالها شرورتر می شدند.

ما برای اینکه موضوع را چگونه حل و فصل کنیم بدوا بین خودمان تبادل نظر می کردیم. اطلاع داشتیم که فتودال ها به شهر گریخته‌اند و از طرف مردم روستاها خبر به ما می‌رسید که در شهر دست به چه کارهایی می زنند. خود همین برای ما دلگرم کننده بود. چندین طرح آماده کردیم که در حقیقت و اساسا جنبه نظامی داشتند. ما در اوایل بیشتر از حل مسئله بطریق نظامی طرفداری می کردیم. بعد از مدتی بحث و تبادل نظر در میان خودمان به این نتیجه رسیدیم که مردم روستاها را در جریان بگذاریم. شبانه به روستاها رفته و به گشت های سیاسی ادامه میدادیم افرادی آگاه هستند بگذار از آنها کمک بگیریم و خود آنها را در این مسئله دخالت دهیم. درست است که در یک روستا این واقعه روی داده است اما بگذار آنرا به مسئله ی همه مردم مریوان تبدیل کنیم. چرا آنها بی طرف باشند؟ نمایندگان چهار روستا را به نشستی دعوت کردیم و در آن جلسه گفتیم اطلاع دارید چه وضعیتی پیش آمده، چگونه باید به آن برخورد کرد؟ تنها چیزی که ما به شما می گویم این است که ما پیشمرگ دهقانان هستیم مطلقاً از آن دست نمی کشیم و نمی گذاریم زبانی برای دهقان در بر داشته باشد. تا حال دو نفر از آنها کشته شده است، اگر صد نفر دیگر از آنها کشته شود و از ما نیز کشته شود دست نخواهیم کشید. اما چون از بعضی از دهقانها شنیده‌ایم که می گویند شما منطقه را به هم زده‌اید، مصلحت مردم منطقه را در این می دانیم با شما چاره اندیشی کنیم و بدون

نظر شما کاری نخواهیم کرد.

چنین برخوردی بر روحیه‌ی مردم تاثیر فراوانی گذاشته بود. همان موقع یکی از آنها را که میشناختم و خیلی محافظه کار بود گفت منطقه را به آتش کشیده‌اید بعداً برخوردش با ما عوض شد. خود اینکه از وی نظر خواهی می‌کنید و اینکه کسانی نیستید به زور اسلحه بر آنها تسلط پیدا کنید مهم است. بلاخره تصمیم آنها چنین شد که گفتند فتودالها هنوز مراسم سوگواریشان تمام نشده است. اندکی صبر کنید ما خودمان دخالت می‌کنیم و شما را با خبر می‌کنیم. ما نیز پیشنهاد آنها را قبول کردیم. دست آخر اینکه ساکنین روستایی در نزدیکی همان روستای خانگای جوجو همان روزی که من به سفر به اینجا آمدم سفارش کرده بودند که ما دویست نفر به روستای خانگای جوجو رفته و ترتیب کارها را میدهیم. تقاضا میکنیم که افرادی از نیروی پیشمرگ هم بیایند و از دورنظاره‌گر باشند، ما خودمان ترتیب کارها را می‌دهیم. اولین نتیجه اش این است که کسان دیگری نیز به ماجرا کشیده شده اند و در حقیقت تنها نیروی پیشمرگ دخالت نمی‌کند.

بعلاوه بعد از چند شب که به مریوان برگشتیم برخلاف تصویری که من در اوایل داشتم، مردم اینبار با شور و شوق به‌سوی پیشمرگان می‌آمدند. چندین بار شنیدیم که می‌گفتند اینها راست می‌گویند کسانی که به‌خاطر دهقانان خود را سپر گلوله میکنند راست می‌گویند و صادق هستند. بعدها دیگر واقعا به گرمی با ما برخورد میکردند. ما هم برای ارزیابی آن شب و اینکه تاثیرات این رویداد چگونه بوده، و اینکه در مجموع مردم چگونه با آن برخورد میکنند تصمیم گرفتیم از مردم روستاها بطور عمومی دعوت کرده که دور هم جمع شده و تصمیمی برای آینده اتحادیه دهقانان اتخاذ کرده و مسئله‌ی پیشمرگه‌ها را به نوعی روبراه کنیم. عده‌ای از روشنفکران مخالف ما بودند و بر علیه ما تبلیغ می‌کردند و اینکه اینکار ماجراجوئی و حتی راهزنی است! ما مردم را دعوت کردیم و نمایندگان ۶۲ روستا آمدند، جمعیتی زیاد و بویژه افراد مسلح زیادی آمده بودند. حداقل دویست نفر گردهم آمده بودند. پیشمرگان هم حضور داشتند. جلسه‌ای بسیار پرشور بود و تا ساعت دو و نیم بعداز نصف شب مردم به گفتگو ادامه دادند که سرانجام تبدیل به یک قطعنامه شد تحت عنوان گردهمایی روستای «وله‌زیر» و فکر میکنم به اینجا هم رسیده باشد [مهاباد].

البته و بخصوص براین نکته تأکید شد که باید نیروی پیشمرگ تقویت گردد.

تجربه‌ای نو!

همچنانکه گفتم یکی از تجارب نوین در آن گردهمایی به عقیده من دو جریان روشنفکری بود. یکی ما که در میان پیشمرگان بوده و به آن اعتقاد داشتیم. دیگری روشنفکرانی که مخالف این کار بودند و آنرا ماجراجویی می پنداشتند. البته از همان اوایلی که مخالفتها شروع شد، ما در میان مردم این دو نظر را مطرح کردیم. در عمل و هر روزه ثابت شد که کار ما رونق می یافت. در آن اجتماع هر دو نظر و تفکر شرکت داشتند و از نظرات خود دفاع می کردند. مردم بعد از مدتی بحث و تبادل نظر در میان خودشان سرانجام نظرات آنها را رد و نظرات ما را تأیید کردند. این مسئله سبب شد بعضی ها که اصلاً با موضوع آشنایی نداشتند آگاه شوند که روشنفکران همگی یکدست نیستند و نظرات مختلفی دارند و این خودشان هستند که روی این مسئله قضاوت می کنند. در حقیقت هم این مسئله سرانجام با نظر و دخالت مردم حل شد، وگرنه ما دو طرف روشنفکر به تنهایی قادر به حل آن نبودیم.

البته پس از آن که طرف مخالف متوجه اشتباه خود شدند، پیش ما آمدند و گفتند کار ما اشتباه بوده است و می خواهیم به این جریان کمک کنیم. ما هم شرایطی برایشان گذاشتیم. گفتیم باید تک تک پیش مردم و پیشمرگها از خودتان انتقاد کنید. نزد دوستانی که در شهر اتحادیه دهقانان را کمک می کنند و همچنین در روستاهایی که بر علیه این جریان تبلیغ کرده‌اید از خود انتقاد بکنید که اشتباه کرده‌اید.

ما می دانستیم که اکثریت زحمتکش‌شان از دو دستگی در بین روشنفکران ناراحت بودند و می گفتند شما را به پیر، به پیغمبر همدیگر را در آغوش بگیرید و متحد شوید. حرف ما این بود که تعدادی از ما به همراه عده‌ای از آنان با هم به این روستاها برویم، هم در مورد اشتباهاتشان صحبت کنند و هم اعلام کنند که با هم آشتی کرده‌ایم از هردو جهت بنفع مردم بود. این اولین بار بود که روشنفکران در حضور پیشمرگان از خود انتقاد کردند. بحثهای جالبی در مورد رابطه روشنفکران و مردم پیش آمد. چند تن از دهقانان گفتند دوستان به ما خیانت نکنید. یکی از آنها به من گفت: فردا که حکومت برگشت سرکار و مقام

و شغل مناسبی به تو دادند ما را ترک نکنی! البته یکی از روشنفکران در جوابش گفت اگر فردا دولت برگشت شروع کرد به استخدام جوانمرد و مزدور شما هم نروید سه هزار تومان در ماه بگیرید و مارا ترک کنید!

من گفتم که بسیار مهم است که از هم اکنون ما جریان مبارزه را بنحوی پیش ببریم که خیانت هیچ کس یا کسانی نتواند آنها را شکست روبرو سازد. سعی کردم با بیانی ساده توضیح دهم که این حرکت وابسته به شخص یا اشخاصی نباشد باید جمع را طوری پرورده کرد که بتواند رهبری جریان را بدست گیرد و برای اینکار لازمست شعور سیاسی ارتقا داده شود. بعد از آن گردهمائی که روز یازدهم ماه بود (امروز نخبدانم بیست و یکم ماه است) در مقر اتحادیه دهقانان فعالیت ها شروع شده بود. وقتی من به مهاباد آمدم قرار شد چند نفر به نمایندگی از طرف دهقانان در آنجا حاضر باشند تا کارهای کسانی را که مراجعه می کنند انجام دهند. در این میان و خصوصاً بدنبال آن درگیری واقعیت این است که اتحادیه دهقانان در مریوان میرود تا تبدیل به یک ارگان اجرائی بشود. اگر چه نزد دولت این اتحادیه ها قانونی و رسمی نیست. مردم از مناطق مختلف برای حل اختلافاتشان مرتباً به پیشمرگان و مقر اتحادیه دهقانان مراجعه میکنند. گاهی حجم کارها آنچنان زیاد است که نمیتوانند جوابگو باشند.

عده‌ای از رفقا از صبح زود تا پاسی از شب کار می کنند. وضع طوری شده است که پیشمرگان علاوه بر اینکه مشغول گشت سیاسی هستند، بویژه در شهر کارشان اینست که در فلان روستا فلان کار هست که لازمست چند تن از پیشمرگان برای حل و فصل آن به محل بروند.

ماهم تلاش کرده‌ایم که علیرغم مشکلاتی که وجود دارد مشوق این جریان باشیم. بگذار چنین شود که اساساً خود اتحادیه دهقانان به قدرت اجرائی مبدل گردد. اگر این روند کم‌کم گسترش یابد خود بخود باعث ایجاد حاکمیت مردم میشود. بدین ترتیب ژاندارمری عملاً فلسفه‌ی وجودی خویش را از دست میدهد. اگر این جریان شکل گرفته و گسترش یابد میتوان به معنای واقعی تبلیغ کرد که نیازی به ژاندارمری نیست و ما خودمان امور را در دست می گیریم.

اما بعد از درگیری روستای خانگای جوو دولت بر علیه آن جریان مشغول توطئه گری است. فتوئال ها تحت عنوان اینکه عده‌ای کمونیست آشوب بر

پا کرده‌اند، از دولت اسلحه درخواست کرده‌اند. دولت نیز می‌خواهد آنها را مسلح کند. حتی وعده‌ی کمک به فئودال‌ها داده که آنها را مسلح نماید تا به پیشمرگان اتحادیه‌ی دهقانان حمله کنند. اگر ضرورت داشت خود دولت بعنوان میانجی دخالت کند. ما توانسته‌ایم هم در میان مردم و هم در میان پیشمرگان این بحث را پیش ببریم که در تدارک توطئه‌ای هستند. تا آنجائیکه از منطقه‌ی مریوان شناخت داریم فئودال‌های مریوان جرأت چنین کاری را ندارند مگر اینکه از پشتیبانی ارتش و ژاندارمری خاطر جمع باشند. وگرنه دو برابر ما هم نیروی مسلح داشته باشند جرأت حمله به ما را ندارند. نه تنها بخاطر نیروی مسلحمان بلکه بنظر من وضع سیاسی منطقه بگونه‌ای متحول شده که هیچ فئودالی جرأت حمله به ما را ندارد. اولاً بلافاصله از طرف روستا و ساکنین شهر مورد پشتیبانی قرار خواهیم گرفت. آنها از آینده‌ی این جریان می‌ترسند مخصوصاً مسایل ریزی وجود دارد که انسان در جریان عمل برایش مشخص می‌شود. اگر فئودال‌ها به تنهایی جرأت این کار را هم داشته باشند، طرف مقابل بطور حتم از آنها انتقام خواهند گرفت. برخی از فئودال‌ها از این جهت این همه توطئه چینی میکنند که بهر حال زندگی عادی خویش و روابط ظالمانه را حفظ کنند. ما بر این باور هستیم که تعدادی فئودال به تنهایی جرأت انجام چنین حمله‌ای را ندارند. مگر اینکه با همکاری فئودال‌ها و قیاده موقت و دولت دست به چنین توطئه‌ای بزنند. انتظار ما از جمعیت‌ها این است که از نظر سیاسی تا آنجایی که برایشان ممکن میشود از این جریان پشتیبانی کنند. بدیهی است نقش دولت اینست که این توطئه را هر از گاهی و در یک گوشه از کردستان به اجرا درآورد. بعد از آن درگیری و محاصره‌ی شهر مریوان تبلیغات گسترده‌ای بر علیه قیاده موقت انجام گرفت. مدتی است که نیروهای آنها عقب نشینی کرده‌اند. در این مدت تنها یک بار گشت سیاسی انجام داده‌اند. ما به روستائی رفتیم شب بعدش قیاده موقت به آن روستا رفته و بر علیه ما تبلیغات کرده بودند. اما اکنون مانند قبل که در روستاها گشت سیاسی میکردند مدتی است حضور ندارند و به اورامان بالا رفته‌اند. اما بر اساس اطلاعات ما یکی از آنها آمده و با فئودال‌های منطقه در اورامان چندین جلسه داشته‌اند. اطلاعاتی از چگونگی بحث‌های جلسات آنها نداریم. اما ارتباطات سیاسی‌اشان کماکان بجای خود باقی است. ولی ما اکنون مدتی است در آن منطقه فعالیت

نظامی نداریم. مخصوصاً ما به روستاهائی که زیر نفوذ آنها بوده رفته ایم. این گفته‌های من بود و می بخشید سرتان را درد آوردم!

بخش سئوال و جواب

سوال: شنیده نمی شود ؟

کاک فواد: مسئله چنین است که در اوایل دهقان و یا زحمتکشی ساده از روی مخالفت با فئودال ها پیش آنها [قیاده موقت] رفته است. ولی شرایط مریوان آنچنان است که قیاده موقت با آن نیروئی که در مناطق اورامان و مریوان در اختیار دارد، اگر با ما وارد جنگ شود حتماً شکست میخورد مگر اینکه دولت مستقیماً برای کمک به آنها وارد جنگ شود. مردم اورامان برای جنگ با قیاده موقت کاملاً آماده هستند. قیاده موقت تنها یک نیروی عشیرتی ساده نبوده و از جهت سیاسی هم دست به تاکتیک های سیاسی میزنند... آنها مگر با کمک نیروهای دولتی بتوانند کاری بکنند وگرنه بدون شک با توجه به تمام کارهایی که قبلاً انجام داده‌اند، مردم با آنها درگیر خواهند شد.

سوال: شنیده نمی شود ؟

کاک فواد: خیر من گفتم بویژه در مریوان این بینش سیاسی بر اساس تجربه‌ی مبارزاتی گذشته وجود داشت. به عقیده من بدین جهت اتحادیه‌ی دهقانان در مریوان تشکیل گردید که در منطقه جنبش دهقانان وجود داشت. ده دوازده روستا بودند که روستای دارسیران برجسته‌ترین و پیشرو ترین آنها است که شهرت فراوانی داشته و طولانی ترین مبارزه را نیز انجام داده است.

سوال: شنیده نمیشود..... ؟

کاک فواد: بله، بله کاملاً مخالف شاه بودند. یک نفرشان هست که ممکن است این روزها به شهر سقز بیاید. هزار مرتبه در دوران شاه، به شاه توهین کرده‌است. به همین دلیل بارها در ساواک کتک کاری شده و آزارش داده‌اند. مردم دارسیران اولین تظاهرات بر علیه خمینی را راه‌انداختند، و بطور علنی بر علیه خمینی شعار دادند.

سوال: اقشار خوش نشین با چه امیدی با شما همراهی میکنند؟

کاک فواد: بعضی از آنها کم و بیش آگاهی سیاسی دارند. می گویند برای حقوق ملت کرد پیشمرگ شده‌ایم. این را فراموش کردم خوش نشین در مریوان

مسئله نیست. یعنی در مجموع ما در مریوان فقط نزدیک به ده روستا سراغ داریم که مالک روستا آن اندازه زمین در اختیار دارد که بتوان مصادره‌اش کرد و به خوش نشینها واگذار نمود. چندان چیز مهمی نیست. یعنی بطور کلی نمیتوان این شعار را در مریوان و اورامان مطرح کرد. زیرا اورامان زمین چندانى ندارد بلکه منطقه‌ای کوهستانی و مرتفع میباشد. در مریوان هم نمیتوان آنرا بعنوان یک شعار عمومی مطرح کرد، بدین معنی که زمین‌ها را از فئودال‌ها گرفته و آنرا به خوش نشینان داد. زیرا که در مریوان آنچنان مالکین عمده‌ای وجود ندارند که زمین‌های وسیعی داشته باشند. در مجموع ده مالک بزرگ و کوچک میتوان یافت که بتوان زمین‌هایشان را مصادره کرد. در واقع در اورامان و مریوان با شعار زمین مشکل خوش نشین‌ها حل نمی‌شود. ما در بحث هایمان گفته‌ایم که در این منطقه باید کار برای دهقانان و خوش نشینان فراهم گردد. این مثال را برایشان آورده‌ایم که مردم برای کارهای ساختمانی به بندر عباس و فلان جا و فلان جای دیگر رفته‌اند. باید کارهای ساختمانی را در خود منطقه ایجاد کرد تا آنها در آنجا کارکنند. ما خوش نشین‌ها را دعوت به اتحاد کرده‌ایم. بخصوص که با مسئله بیکاری مواجه هستند و با اتحاد و تظاهرات و از این کارها با پشتیبانی دهقانان بر دولت فشار بیاورند که اولاً در منطقه برایشان کار ایجاد کنند و اگر نشد بعنوان کارگران بیکار به آنها وام بدهند. همچنین در مورد بیمه و این نوع موضوعات برایشان توضیح داده‌ایم.

سوال: خوش نشینها که همراه پیشمرگان هستند چگونه زندگی می‌کند؟ معیشت آنها چگونه تامین میگردد؟

کاک فواد: معیشت همه‌ی ما از روستاها تامین می‌گردد. شب در روستا غذا می‌خوریم و آنجا استراحت می‌کنیم و صبح هم بهمین ترتیب. صبح هر کدام از پیشمرگان از خانه‌ی روستائی که شب آنجا بوده دو سه قرص نان میگیرند و هنگام نهار در بیرون این نان‌ها را می‌خوریم.

سوال: منظورم خانواده‌ی خوش نشین‌ها بود!

کاک فواد: مردم روستا کمکی می‌کنند. مخصوصاً ما تلاش کرده‌ایم این امر را گسترش دهیم. یعنی طوری بشود که مردم مایحتاج غذائی پیشمرگان و خانواده‌هایشان را تامین کنند. کلاً بنظر من اینهم به نفع ماست.

در مورد حزب دمکرات

سوال: آنجا موقعیت حزب دمکرات چطور است؟

کاک فواد: امروز شنیدم که دیروز تعداد زیادی از پیشمرگان حزب دمکرات برای سرکوب این فتودال ها به مریوان رفته‌اند. حزب دمکرات در آنجا ضعیف است.

سوال: حزب دمکرات آنجا مقرر دارند؟

کاک فواد: بله دارند. نمونه‌ای را برایتان تعریف میکنم. در یکی از روستا ها که اتحادیه دهقانان نفوذ دارد عده‌ای از پیشمرگان حزب دمکرات به مسجد رفته و مسئولشان شروع میکند به تبلیغات بنفع حزب دمکرات و از مردم میخواهد به حزب بپیوندند. یکی از ساکنین روستا بلند میشود و بدون رودربایستی با وی حرف میزند و می‌گوید ما همگی در اتحادیه دهقانان هستیم و اگر شما هم صداقت دارید به اتحادیه دهقانان ملحق شوید. مسئول حزب دمکرات در برابر مواضع اهالی روستا مجبور می‌گردد اتحادیه دهقانان را تایید کند. البته بیان یک واقعیت را لازم می‌دانم اساساً افراد حزب دمکرات در مریوان با رهبریشان فرق دارند. بجز یکی دو نفر همگیشان انسان های خوبی هستند. ما قبلاً با آنها بوده‌ایم. قبل از اینکه حزب دمکرات مقرر دایر کند با هم بودیم. در میان آنها افرادی وجود دارند که سیاست رهبریشان را در مورد قیاده موقت قبول ندارند. مطمئن هستم اگر روزی در مریوان درگیری با قیاده موقت ایجاد شود حتی اگر کمیته‌ی مرکزی تصمیم بگیرد با فتودال ها سازش کنند آنها اینکار را نخواهند کرد. در جریان تظاهراتی که دیروز یا پریروز در مریوان انجام گرفت من در مریوان بودم دیدم افرادی از حزب دمکرات در مقرر اتحادیه دهقانان نشسته بودند. وقتی که به مقرر برگشتم چند دقیقه‌ای با مسئول هایشان دیدار داشتم. اعلامیه‌ی شاخه سنندج آنان با اعلامیه‌ای اینجا [مهاباد] خیلی فرق داشتند. اعلامیه آنجا خیلی شدید تر بود. مثلاً در اعلامیه آنجا حمله به دولت وجود داشت و از اتحادیه دهقانان تقاضای کمک شده بود. حزب دموکرات اینجا در هیچ جایی اینکار را نکرده‌اند. مخصوصاً در مهاباد رهبرانشان هیچوقت نزد کومه‌له و یا جاهای دیگر نمیروند و تقاضای همکاری نمی‌کنند. این امر از دو چیز نشأت می‌گیرد یکی اینکه بنظر من رهبران حزب دمکرات

در مریوان با رهبری حزب در اینجا خیلی فرق دارند در ضمن آنها در مریوان ضعیف ترند و میدانند که بدون پشتیبانی اتحادیه دهقانان نمی توانند تظاهرات کوچکی را هم سازمان دهند. بگذار چند نمونه را تعریف کنم. چند تن از فئودالها که نزد آنها رفته و تقاضای عضویت کرده اند آشکارا جواب رد گرفته اند. به آنان گفته اند که حزب دمکرات فئودال نمی پذیرد مخصوصاً چند نفر زحمتکش را می شناسم که نزد حزب دموکرات رفته و گفته اند که اگر تنها یک فئودال را بپذیرید ما با حزب نمی مانیم کناره گیری میکنیم. البته شرایط آنجا [مریوان] متفاوت است.

سوال: وضع کومه له در آنجا چطور است؟

کاک فواد: رأساً به نام کومه له و بطور علنی در میان مردم فعالیت نمیکند. اما اساساً و بطور کلی در امور اتحادیه دهقانان و مسایل دیگر ابتکار عمل را در دست دارد.

سوال: با در نظر گرفتن اینکه ماهیت حزب دمکرات را بخوبی می شناسید چرا افشاگری نمی کنید؟

کاک فواد: افشاگری یکی از طریق تبلیغات و یکی هم بطور عملی انجام میگیرد. بنظر من در میان مردم کار عملی مهمتر است.

سوال: موافقم که عمل مهم است اما تبلیغ و اعلام مواضع نیز خود نوعی مبارزه است!

کاک فواد: در این مورد باید بحث کنیم. مثلاً برای نمونه به عقیده من شرکت نکردن تشکیلاتهای کومه له در مهاباد و بوکان در متینگ و تظاهرات دیروز مهاباد اشتباه و نادرست بود. حال آنکه اکثریت دوستان این تشکیلاتها فکر میکنند کار درستی انجام داده اند. این مربوط به بعضی اختلاف نظر هاست.

سوال: ماهیت حزب دمکرات بسته به ماهیت رهبری حزب در مناطق فرق می کند. ماهیت رهبری حزب در مریوان فرق دارد با ماهیت کمیته مرکزی حزب شنیده نمی شود.

کاک فواد: بنظر من اولاً حتی جدا کردن صف خود از شرکت نکردن در راهپیمائی بهتر بود. دلیلش هم اینست که مسئله حزب دموکرات نیست. ما باید به یک نکته ی اساسی توجه کنیم و آنهم مردم هستند. ما معتقدیم در هر جا که مردم هستند و جمع می شوند باید آنجا باشیم، بدون توجه به اینکه

آنها به ابتکار چه کسی جمع شده‌اند.

بگذار نمونه‌ای از دوران شاه بیاورم میدیدید که تظاهرات بزرگی راه انداخته و مردم را با زور می آوردند. بنظر من وظیفه‌ی نیروی انقلابی اینست که از نیروی مردمی چشم پوشی نکند به میان آنها برود در آنجا به شیوه‌ی کنونی افشاگری امکان نداشت، اما در میان کوچکترین جمع می توان افشاگری کرد.

یکی از بزرگان می گوید: «همه‌ی تلاش ارتجاع برای آنست که نگذارد نیروی انقلابی به میان توده‌ها برود». برای نمونه به ساواک و چیزهای دیگر متوسل می شود و نمی گذارند روشنفکر بمیان مردم برود. حال اگر وضعی پیش آید و مردم را جمع کند و مانع رفتن شما نباشد، خودت می گویند نمیروم. این اشتباه است. من بخاطر اینکه چه کسی دعوت کرده نیست، بلکه به خاطر حضور مردم می روم و آنجا افشاگری می کنم. افشاگری چگونه انجام میگرفت؟

اول اینکه با شعار مشخص خودتان شرکت می کردید. آیا کومه‌له خود تعدادی هوادار دارد یا نه؟ همراه با این هواداران می توانستند شعاری را که مورد پسند توده‌هاست بدهند. برای نمونه قبلاً تظاهراتی در مریوان بوده است. شعار «خمینی، خمینی حق کرد را پایمال نکنی» سر داده‌اند. دیروز آنها اصلاً چنین شعاری نداشته‌اند، مگر نه ؟ عکس خمینی را در تظاهرات برداشته بودند کاملاً معلوم است که مردم مهاباد و آنهایی که به تظاهرات آمده بودند واقعاً خمینی را دوست ندارند، اینطور نیست؟ روحیه جمعی طوری است که خمینی را دوست ندارند. بدین ترتیب اگر شما شعاری ملایم علیه خمینی بدهید، مانند همین شعار که خمینی حقوق کرد را پایمال نکنید، اینکه اهانت به خمینی نیست، بنظر من مردم آن شعار را تکرار می کردند. شما با بلندگو این شعار را میگفتید. آنها می گفتند نگو آن موقع شما و مردم در برابر حزب دمکرات قرار می گرفتید. مهم نیست! او مانع شما می شد، شما هم با جمعی کوچک شعار مردم را تکرار می کردید. «بازرگان بازرگان استقلال برای کردها!» مخصوصاً امکان داشت چند شعار ضد فتودال گفته شود مثلاً در مخالفت مسلح کردن فتودالها و غیره. حتی ممکن بود آنها حمله کنند، فحاشی کنند، ولی در انظار مردم آنها بعنوان اخلالگر شناخته می شدند.

من از رفقای اینجا سوال کرده‌ام، حزب دمکرات خودشان از رفقای ما پرسیده‌اند برای شما وقت بگذاریم که شما پیامتان را قرائت کنید؟ رفقا گفته‌اند نه؟! به

فرض اینکه شعار مخالف نمی دادید، در صف راهپیمای حرکت می کردید. اگر همه هم شرکت نمی کردند، به دعوت آنها جواب مثبت می دادم و چند نفر از رفقا می رفتند و شعار آنچنانی هم نمی دادید بخاطر اینکه بی نظمی نباشد، چکار می کردید؟ پیام خودت را قرائت می کردید. آنها همگی هفت هشت تا پیام دارند که جملگی یک محتوا دارند و با هم فرق چندانی ندارند. مخصوصاً در مقابل دولت موضوع تندی ندارند در حالیکه روحیه مردم ما اینطوری نیست و در برابر دولت تعرضی است. شما در پیامتان این حالت و این روحیه ی مردمی را بیان می کردید.

چنین است، در اجتماعی که در واقع به ابتکار ماموستا شیخ عزالدین حسینی و حزب دمکرات شکل گرفته و ده پازده هزار نفر جمع شده‌اند، تو در جمعی که آنها فراهم آورده‌اند تبلیغ اهداف خودت را می کنی و مطمئن باشید اولاً هنگامیکه نماینده حزب دمکرات نماینده کومه‌له را برای خواندن پیامش فرا می‌خواند، این بدان معنی است که شما را به رسمیت شناخته است. ثانیاً در چنین شرایطی متوجه می شوند آنها مرتب بر علیه کومه‌له تبلیغ کرده‌اند، در صورتیکه در میان مردم اینطور نیست! ولی موقعی که متوجه می شوند شما در پیامتان حرف حسابی می‌زنید و مردم آنرا می‌پسندند. در آینده نیز بیشتر تأیید می‌شدید. ولی حال درست برعکس، به عقیده‌ی من این تشکیلاتهای کومه‌له اشتباه کرده‌اند و امکان داده‌اند که حزب دمکرات عوامفریبانه به آنها حمله کند. یعنی که اینها دروغ می‌گویند و چرا در این تظاهرات شرکت نکردند.

دیروز شنیدم که حزب دمکرات گفته، کومه‌له جهان وطن است و اصلاً مسئله خلق کرد برایشان اهمیت ندارد. اگر راست می‌گویند چرا نیامدند؟ این پشتیبانی کردن از دولت است، در صورتیکه در تظاهراتشان درست عکس این عمل کرد. اصلاً شعاری ضد دولت را نداشتند، ولی برای قانع کردن مردم درست از روحیه‌ی آنها استفاده می‌کنند و به ما می‌گویند آنها طرفداری از دولت کردند، فلان و بهمان کرده‌اند. آنها بخصوص به این روحیه‌ی مردم توجه می‌کنند. البته روحیه مردم خیلی مهم است، مردمی که آگاه نشده‌اند و برایشان مشخص نیست رهبری حزب دمکرات و احزاب فرصت طلب کدامند؟ خیلی طرفدار اتحاد نیروهای اپوزیسیون هستند، تشخیص نمی‌دهند. ما باید به مردم نشان دهیم که ما جانبدار اتحاد هستیم و چه کسانی طرفدار وحدت نیستند. و چرا با فلان جریان

متحد نمیشویم. اگر این مسئله مورد قبول واقع نگردد واقعاً تأثیر منفی روی مردم خواهد داشت. باید در عمل نشان دهیم که چه کسانی مخالف اتحاد هستند و چرا ما طرفدار وحدت هستیم.

سوال: به نظر من باید به مردم اثبات شود، آن اتحادی که آنها می خواهد اصلاً امکان پذیر نیست. آن اتحادی که آنها میخواهند محال است.

کاک فواد: باید در عمل ثابت کرد، به این دلیل آنها عکس خمینی را بر میدارند و بر علیه رادیو و تلویزیون شعار می دهند. شما ضد دولت شعار می دهید. آنوقت به این دلیل به شما حمله می کنند. شما برای مردم توضیح دهید که ما چنین گفته ایم، آیا کار بدی کرده ایم؟ چرا دولت این چنین می کند؟ و چرا آنها مدافع دولت هستند؟ ولی اکنون درست عکس آن است. آنها می گویند اینها مدافع دولت هستند و به همین دلیل در تظاهرات شرکت نکردند.

سوال: اما یک موضوع هم هست. اگر نیروها را ارزیابی کنیم وضعیت کومه له... اما با وجود این هواداران کومه له بیشتر از سابق است. **کاک فواد:** پیام را که میتوانستید بفرستید.

سوال: پیام را بله می توانستیم. حتی در رادیو تهدید هم کردند که غیر از شعارهای تعیین شده هیچکس حق ندارد شعار دیگری مطرح کند، این را از رادیو پخش کردند.

کاک فواد: خیلی خوب، آن را نیز مراعات میکردید ولی پیام کومه له را می فرستادید. آنوقت ممکن بود مانع از قرائت پیام بشوند، اینکار آنها را افشا میکرد.

سوال: خیر، پیام را قرائت می کردیم.

کاک فواد: میتوانستید در حضور مردم بزرگ ترین افشاگری را انجام دهید .

سوال: اما این مسئله که کومه له اشتباهی کرده و یا اشتباهی نکرده بجای خود، اما سوال من این بود که کومه له بر حزب دمکرات فشار وارد نمی آورد و اینکار کومه له اشتباه است. در اینجا کلمه کومه له آمده نه جمعیت در دقیقه ۸ از کاست ۲.

کاک فواد: جواب این سوال نیست، نه، به نظر ما مبارزه بر علیه فرصت طلبان و مبارزه با دولت باید بدوا بر اساس موضعی مردمی انجام گیرد. بدین معنی اگر شما دارای یک پایگاه اجتماعی باشید و مردم در پیشبرد خط مشی ای که

داریداز آن پشتیبانی نکنند آنوقت میتوانید جدی و محکم مبارزه کنید. میتوانید اطلاعیه بدهید و محکوم کنید. ولی مادامیکه آن شرایط را ندارید، همانند عده‌ای روشنفکر میمانید که در اروپا نشسته‌اند و اعلامیه‌ای صادر میکنند.

سوال: کاک فواد! اکنون حزب دمکرات در مهاباد پایگاه اجتماعی دارد. آیا داشتن چنین پایگاهی نتیجه کارکردن آنها در میان مردم میباشد؟ شما اگر بخواهید در مورد حزب دمکرات افشاگری کنید اما کار کردن در میان مردم شهر به چه شکلی میتواند باشد که هم جبران این کمبودها را کرده باشید و هم بعدا با دادن اعلامیه افشاگری هم بکنید؟

کاک فواد: اینکه چرا برای افراد کومه‌له کار سیاسی در شهر مقداری مشکل است، به عقیده‌ی من به دلیل ملایم نبودن و کم انعطافی است. قشر باسواد و روشنفکر بیشتر در کومه‌له فعالیت دارند. اینطور نیست؟ نمیدانم در مهاباد این چنین است یا نه؟ اما بخشی از آنها به اینطرف روی آورده‌اند. بخش زیادی هم به بازار برمیگردد. خود این جالب توجه است که باید شعاری و خط مشی‌ای را در پیش بگیریم که بتوان بازاریان را حداقل اگر طرفدار ما نباشند با ما مخالفت نکنند. فکر می‌کنم با اشتباهاتی که در تظاهراتهای گذشته شهرها پیش آمده، از همان اوایل با شعارهای بی معنا سبب شدند که بازاریان از جریان چپ دوری جویند و پشتیبانی نکنند. «داس و چکش سرنیزه را محکوم می‌کند!» سرمایه‌دار بیرون رو! - کارگر به پیش برو! بدون اینکه ضرورت اجتماعی مسئله مطرح باشد. حقیقت اینست که تعدادی جوان از این گونه شعارها خوششان می‌آمد و به زمینه‌ی اجتماعی شعار توجهی نمی‌کردند. آخر هر تاجر مهابادی را که نمیتوان سرمایه‌دار بحساب آورد. اما از نظر تبلیغاتی‌اش شنیده‌ام هنگام دستگیرکردن آن چهار نماینده اتحادیه دهقانان شورای شهر و حزب دمکرات اعلام کرده‌اند که روستائیان میریزند و دکان‌هایشان را غارت می‌کنند، اینها کمونیست هستند! متوجه میشوید؟ تبلیغاتی معکوس و شعارهای اینچنین بی اساس که اصلا مناسبتی ندارند داده می‌شود و درواقع باعث شده که از همان ابتدا جریان چپ از بازاریان فاصله بگیرد. این تنها منحصر به مهاباد نبوده و در همه‌ی شهرهای کردستان همین طور بوده است. مدتی طول خواهد کشید جبران شود. اکنون این جریان در مریوان دارد عوض می‌شود. آنهم بدین دلیل که مرتجعین و فتودال‌ها در شهر آشوب زیاد براه انداختند، قیاده موقت خیلی

مشکل آفریدند و مدتی است که این وضع اتحادیه دهقانان به شکل دیگری دوباره زنده شده است.

بعنوان نمونه هم اکنون بازاریان مریوان تا حدودی از ما پشتیبانی می کنند. حتی کمک مادی. چند مرتبه پیش آمده که عده ای از بازاریان دور هم جمع شده و هنگامیکه در کوه بودیم، برای دیدار ما آمدند. میگفتند برای دیدار با شما آمده ایم، تنها میکنیم که فلان و فلان کار را بکنید. هم چنین بازاریان کم کم در شهر کارهای تجسسی هم انجام می دهند. بنظر من اگر مطمئن شوند که مخالفشان نیستید، کمک می کنند. حداقل اگر کمکی هم نکنند مخالفت نیستند. از همان اوائل برخی اشتباهات چپروانه باعث شد آنها از جریان چپ دوری جویند. البته از بالا رهبری کردن بطور ویژه ای مهم است و رهبری هم این زمینه را فراهم کرد. اما به نظر من این بدان معنا نیست که کار تمام است. در شرایط ویژه مهاباد انسان باید منافع آنها را تشخیص دهد و در آن جهت کار کند. مطلبی را شنیده ام که گویا جمعیت در بوکان انجام داده اند که بنظر من ابتکار خیلی جالبی است. تاکنون دو بار بازاریان شهر بوکان را دعوت کرده و برایشان صحبت کرده اند. بدین ترتیب خودشان را به بازاریان معرفی کرده و تاثیر گذار بوده است. در مریوان یک جمعیت وجود داشت که آنها هم دو سه بار بازاریان را دعوت کردند. بار اول چند نفری آمده بودند بار دوم تعداد بیشتری آمده بودند. البته «جمعیت» مریوان بدلیل وجود اتحادیه دهقانان از هم پاشیده است. یعنی تقریباً کل «جمعیت» در خدمت اتحادیه دهقانان قرار گرفته است. ولی باید اقداماتی در این جهت انجام بگیرد. مخصوصاً بعضی از رفقا بطور واقع برخورد بدی بامردم میکنند.

سوال :

کاک فواد: دلیلی که موجب شده حزب دمکرات این نفوذ و پایگاه را پیدا کند به اعتقاد من به گذشته ی شهر مهاباد بر میگردد. گذشته ی مهاباد از یکطرف و از طرف دیگر این مسئله که کومه له از چه زمانی تشکیل شده است؟ کومه له خیلی دیرتر تشکیل شد. ولی در شهرهای سقز، مریوان و سنندج و خیلی جاهای دیگر چنین نیست. یعنی متأسفانه بخصوص کومه له ی مهاباد این مسئله را در نظر نمیگیرند. وقتی که میبیند که حزب دمکرات در مهاباد گسترش یافته فکر میکند که در سراسر کردستان چنین است. خیلی از آنها واهمه دارند. به عقیده

من پیش از آنچه که هست آنها را به حساب می‌آورد. اما دوستان اینطور نیست. خصوصاً اگر در روستاها آنچنان پایگاهی نداشته باشند بگذار شهر را در دست داشته باشند. اکنون بعنوان نمونه تجربه‌ای که آنرا ثابت کرده، مسئله دستگیری آن چهار نفر و آزاد کردنشان است. این شرایط را خودتان بهتر میدانید و چیزی نیست که حزب دمکرات بتواند بگوید این مردم را افسار می‌زنم. حداکثر اینست که در مقایسه با نیروی نظامی موجود کومه‌له نیرومندتر است. انسان باید منصفانه قضاوت کند. هر کدام از رفقای کومه‌له را مورد نظر قرار دهید و با قاسملو و هرکدام از کادرهای رهبری حزب دمکرات مقایسه کنید، کدامشان واقعاً دلسوزتر هستند؟ کدامشان بیشتر وقت می‌گذارند؟ بنظر من اصلاً قابل مقایسه نیستند. مسلماً اینها حتماً نتیجه بخش خواهد بود بشرطی که با سیاستی صحیح به پیش برده شود. البته ما هم که تازه راه افتاده‌ایم تجربیاتمان تازه است. آنها که کار چندانی نکرده‌اند ولی چندین سال است بدنبال بند و بست‌های سیاسی بوده‌اند و دارای تجربه هستند. طبیعی است که در موارد زیادی سر ما کلاه بگذارند. ولی اوضاع همینطور که نمی‌ماند.

سوال: به عقیده من از این به بعد وقت آن رسیده که افشاگری انجام گیرد.

کاک فواد: همینطور است و من قبول دارم. مخصوصاً اگر بر روی مسائل مشخص انجام بگیرد. اساساً افشاگری در مورد حزب دمکرات برای کسانی است که در وضعیت بینابینی هستند. برای کسانی که امکان دارد این افشاگری بر رویشان تأثیرگذار بوده و آنانرا پشیمان کند. درست بهمین دلیل معتقدم که موضعگیری‌ها در آغاز نباید تند و زننده و در عین حال ظاهری انقلابی داشته باشد. برعکس هر چه منطقی‌تر و اصولی‌تر باشد طوریکه مورد پسند مردم باشد و برای مردم روشن شود. این جریان خلع سلاح و نقش آنها در دستگیری آن چهار نماینده اتحادیه دهقانان چگونه بوده‌است. بدون اینکه سخنانی تند از قبیل فرصت طلب و خائن بکار ببریم با زبانی ساده میتوان برخورد کرد و مرتباً زیر پای آنها را خالی کرد. آن هم نه بخاطر سازشکاری با رهبران‌شان که مبادا آنها را عصبانی کند. بلکه برعکس خطاب به کسانی که اگر تمایل اندکی به طرف آنها داشته باشد، اگر از همان ابتدا سیلی بزنید مسئله تا اندازه‌ای حساس می‌شود. اما اگر متوجه شود که صحبت‌های شما منطقی است به آن گوش فرامی‌دهد.

بحثی پیرامون اتحاد کارگران

سوال: درمورد بازاریان صحبت کردید. این درست که طبقه کارگر متشکلی وجود ندارد. اما زحمتکش و کارگر ساختمانی، بنا، صنعتکار، آهنگر، حلبی ساز ها و انواع و اقسام شغل های دیگر وجود دارند. به عقیده ی من انتقاد بیشتر این است که کومه له در میان آنها کار نکرده است. علیرغم اینکه در میان بازاریان هم کار نکرده است.

کاک فواد: من در اینجا تجربه ی کوچکی از شهر مریوان را بازگو می کنم. معلوم است که آنجا هم کارگران با مسئله ی بیکاری روبرو بوده و خیلی ناراحت بودند. به ابتکار خودشان چند بار تظاهرات کردند. ما با چند نفرشان رابطه نزدیکی برقرار کردیم. اولین مشکلی که پیش آمد این بود که هر صحبتی که میکردی وضعیت چنان بود که طرف اصلا برای نان شب محتاج بود. من باچشمان خودم اینرا دیده ام طرف می گفت به مقدسات با این چاقو میروم جلو نانواخانه، هر کسی که نان بخرد شکمش را پاره می کنم. آخه گرسنه هستم چطور او بتواند نان بخرد و من هیچی نداشته باشم. اوضاع از این قرار است خیلی ناراحت بودند. در این مواقع ده هزار تبلیغ سیاسی هم برایش بکنید اینکه نمیدانم خمینی این طور است و از این صحبتها، خیلی گوش نمیکند. مسئله ی اساسی برای او این بود که نان شب اش را فراهم کند. این اولین قدم بود. فکر کردیم چکار کنیم، چکار نکنیم؟ برایش دنبال کار افتادیم ببینیم میتوانیم کاری برایش پیدا کنیم. به سراغ شهرداری و چند شرکت ساختمانی رفتیم. هرطور که بود توانستیم چند کار در شهرداری پیدا کنیم. اما این کافی نبود. سرانجام ناچار شدیم صندوقی برای کارگران راه بیندازیم. در اینصورت دیگر شکل صدقه و ترحم پیدا نمیکند. صندوقی تأسیس کردیم بدین گونه که به صندوق وام داده شود و صندوق هم به کارگران وام بدهد. این اقدام ما قبل از آن بود که مسئله وام دادن دولت پیش بیاید و ما دست به کار شده بودیم. مکتب قرآن همینکه ازاین موضوع خبردار شدند، خوب معلومه که پایگاه اجتماعی آنها ثروتمندان و مالکین هستند، آنها هم دست به کار شدند و پول بهراتب بیشتری را از ما جمع کردند. گروهی از آنها و جمعی از رفقای ما از هر دو طرف در میان کارگران مشغول فعالیت بودیم. پول زیادی جمع کردند، چون پولشان هم

زیاد شده بود مرتباً برایشان قرآن میخواندند توانستند اکثریت کارگران را بطرف خودشان بکشانند. به مکتب قرآن دعوتشان کرده و به آنان پول پرداخت کردند. ما در جوار تاسیس صندوق و اینها مرتباً بدین مسئله مشغول بودیم که باید اتحادیه کارگران را تشکیل دهیم. همه‌ی تلاش مکتب قرآن این بود که نگذارند اتحادیه کارگران را ایجاد کنیم. هنگام دادن وام گفته بودند بشرطی اینرا به شما می دهیم که اتحادیه کارگران وابسته به مکتب قرآن باشد. عده‌ای از بچه‌ها از این مسئله دلسرد شده بودند و حتی به شوخی می گفتند اگر پول نداشته باشید چطور می توانی فعالیت بکنید؟ اما چند نفر که آگاه تر بودند، ماهیت مکتب قرآن را می شناختند که در واقع مکتب فئودال ها بود. ما کار را ادامه داده و پول ها را جمع آوری کردیم. اولین پیشنهادمان این بود که گفتیم ما وام نمی دهیم مگر اینکه پول ها به صندوقی مربوط به خودتان واریز شود و در میان خودتان چهار پنج نماینده کارگران و بنا ها را انتخاب کنید که اداره صندوق را برعهده بگیرند. از آنجائیکه فرصت شغلی کم و تعداد کارگران فراوان است، این اتحادیه کارگران بطور نوبتی کارگران را سر کار بفرستد و به اداراتی که امکان دادن شغل دارند، مانند اداره‌ی راه، شهرداری و اداره‌ی آب فشار بیاورند به آنها کار بسپارند. مکتب قرآن این کار را کردند ولی طولی نکشید که کم کم ما کارها را پیگیری کردیم و علیرغم تمام مخالفت‌هایی که وجود داشت اتحادیه کارگران را تشکیل دادیم.

کارگران به اتحادیه آمده شروع به اسم نویسی کرده و کارت دریافت کردند. برای صدور کارت دو قطعه عکس درخواست میشد یکی برای آرشیو اتحادیه کارگران دیگری برای الصاق به کارت. تبلیغ کرده بودند، اینها کمونیست هستند و یکی از عکس ها را به شوروی میفرستند. در اتحادیه کارگران نشسته بودیم که چند نفر آمدند و با شرم میگفتند والله قربان عکس هایمان را پس می گیریم! ما فوراً گفتیم، یک قطعه عکس می‌خواهیم و دو تا لازم نیست. می گفتیم بیا جلو چشم خودت روی کارت می‌چسبانیم و در جیبت بگذار! ما به دنبال پیدا کردن کار افتادیم. اداره‌ی مالاریا برای سم پاشیدن کسانی را بخارج از شهر میفرستاد. متوجه شدیم که مخفیانه ۱۴۰ نفر کارگر می خواهندو حتی در حال رشوه گیری بودند. اتحادیه کارگران از ماجرا مطلع گردید و چند کارگر و بنای ماهر راه افتادند به همراهی چند نفر به آنجا رفته یقه‌شان را گرفته و خلاصه

غوغائی بپا کردند، در نتیجه ناچارشان کردند آنهايي را که انتخاب کرده بودند خط بکشند. اولین بار بود که اداره‌ی مالاریا نامه‌ای رسمی به اتحادیه کارگران نوشت. این اولین باری بود که از طرف اداره‌ای نامه‌ای رسمی برای اتحادیه کارگران مریوان نوشته میشد. بدین ترتیب اتحادیه کارگران مریوان را به رسمیت شناختند. نوشته بودند ۱۴۰ نفر کارگر برای رفتن به دهات لازم داریم، شما لطفاً این ۱۴۰ نفر را به ما معرفی کنید. همینطور هم شد. بهمین دلیل آن کارگرانی که به دلیل مسئله عکس رفته بودند دوباره برگشته و اسم نویسی کردند. در شهرداری کار برای یک صد نفر موجود بود ولی بعلت زیاد بودن شمار بیکاران ما آنها را زیر فشار گذاشتیم. در واقع به زور خود کارگران چهار صد نفرشان به سر کار رفتند. این اتحادیه کارگران نظم و ترتیبی به خود گرفت. برای مدت سه روز ۴۰۰ کارگر را از روی نام و کارت و مشخصات سرکار میفرستادند و سه روز بعد آنها را بیکار میکردند و ۴۰۰ صد نفر دیگر بجایشان میفرستادند. اینها باعث شده است که کارگرها اکنون در اتحادیه کارگران مریوان متشکل شوند. اگر ما به میان آنها برویم واقعاً می توانیم آنها را جلب کنیم. تحصنی در فرمانداری راه انداختند، جلسه‌ای بود در آن موقع ما گوشه‌ای نشسته بودیم. چند نفر از کارگران آمدند و گفتند نترسید از اینها که میگویند شما کمونیست هستید. بیاید به میان تحصن ما، باید حتماً بیاید، آنها از ما دعوت می کردند، ما هم رفتیم. حالاً اینچنین شده هر اندازه مکتب قرآن فتنه‌گری کردند، کارگران از جریان چپ پشتیبانی می کنند. تشکیلات «پیشگام» هم هستند و فعالیت خودشان را می کنند.

در مورد تشکیلات کومه‌له

سوال: کاک فواد امکان دارد بفرمائید چرا کومه‌له بطور مخفی فعالیت می کند؟

کاک فواد: با خنده می گوید. خوب کار مخفی لذتبخش است! مسئله‌ی کارکردن مخفی کومه‌له در واقع به ارزیابی کومه‌له از روند رویدادها بر میگردد. ما معتقدیم هر وضعی که پیش بیاید و حتی اگر حکومتی از این لیبرال تر هم سرکار بیاید به اعتقاد ما یک سازمان انقلابی باید حالت مخفی بودن خودش را حفظ کند. چند رویداد تاریخی اینرا نشان داده که علنی کردن همه‌ی کادرها

به نفع نیست. چون سرانجام این وضع و شرایط آرام و دموکراتیک که اکنون در کردستان حاکم است از بین میرود. البته باید انسان به عمق مسئله توجه کند. ما براین باور هستیم که این اوضاع بهم میخورد و بر همین روال نمی ماند. نمونه‌ی ساده‌ی آن کاری است که مثلاً چریک‌های فدائی و برخی سازمانهای دیگر در خارج از کردستان انجام دادند و ... علنی شدن بعضی و یا همه‌ی کادرهای تشکیلات حتماً موجب ضربه خوردن میشود. البته علنی نبودن هم ضربه میزند. علنی نبودن باعث می شود که انسان بعضی از امکانات علنی را ازدست بدهد. در هر صورت هر سازمانی نیاز دارد به اینکه عقیده و افکار خود را تبلیغ کرده و نیرو جمع کند. زمانیکه بشیوه‌ی آشکار فعالیت انجام نگرفت حتماً بخشی از این را ازدست میدهد. ولی شیوه‌ی کار علنی هم بخصوص در شرایط سخت آن امکانات را پس می گیرد. راستش را بخواهید ما در استفاده کردن از شیوه کار علنی دچار برخی اشتباه شدیم. بدین معنی از خیلی امکانات علنی دیگر می توانستیم بیشتر استفاده کنیم ولی حقیقتاً مقداری دگم برخورد کرده ایم. اساساً می خواهیم در کار مخفی مان بازیابی کنیم.

این از یک طرف از طرفی دیگر بخشی از این موضوع به دیدگاه ما برمیگردد، مثلاً نگاه کنید در جنگ شهر سنندج، ما کومه‌له، خودمان و تمامی دوستان و نزدیکانمان تا توان داشتیم شرکت کردیم ولیکن با اسم خود کومه‌له نبود، بلکه همراه با جمعیت بودیم، هیچ اصراری هم در این مورد نبود البته این یک ضرر دارد ولی نفعی هم داشت و آن اینکه هدف این جنبش مردمی است.

یا در مورد اتحادیه دهقانان مریوان تلاش ما این نبوده است که مثلاً آرمی بدان آویزان کنیم که این مخصوص کومه‌له است. به این دلیل که ما فکر میکنیم این حرکت توده‌ای است که اهمیت دارد، مادامیکه این شکل درست شده مردم خود می دانند چه جریانی مدافع منافع آنهاست. حتماً آن جریان را انتخاب می کنند. ولی اگر این هم زیادی باشد مضر است. می گویند این جریان تنها حرف دارد ولی خودش ناپیداست، بطوریکه هرازگاهی اعلامیه‌ای پخش می کند و در نتیجه میگویند دو سه نفر هم می توانند چنین کاری را بکنند و اعلامیه‌ای بدهند، هر کس چهار کتاب خوانده باشد می تواند اعلامیه بدهد. به هر حال نظر ما این است اگر وضع چنین هم باشد اساساً بخشی از نیروهای ما می تواند علنی باشد بقیه باز هم باید مخفی باشد. ولی ما فکر می کنیم

اینکه تا به حال دیرتر از بعضی امکانات علنی استفاده شده ضرر کرده‌ایم. **سوال:** چرا کومه‌له هنوز در مورد بعضی مسایل مواضع نگرفته است؟ مثلاً یادنامه‌هایی که در مورد رفقا کاک سعید معینی (خانه) و کاک محمد حسین کریمی پخش کرده‌است، حاوی برخی نکات جزئی بود اما بسیاری مسائل دیگر هستند. مثلاً نظر کومه‌له نسبت به احزاب و تشکل‌ها، کشورهای خارج، تحلیل اوضاع ایران و کردستان، رهنمود در مورد آینده‌ی کردستان، از این قبیل، و مسایل زیاد دیگری که هنوز کومه‌له در وقت مناسب موضعی اتخاذ نکرده است.

کاک فواد: رفیق ما تحلیل خودمان را ابتدا در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) در جزوه‌ای بنام «چرا پراکنده‌ایم» بیان کرده‌ایم. البته آن زمان در سطح محدودی پخش گردید. در آنزمان ما بخاطر مسایل امنیتی هیچ اسمی انتخاب نکردیم. در واقع آن جزوه ی «چرا پراکنده‌ایم و چگونه متحد شویم؟» را بدون اسم پخش کرده‌ایم. مواضع ما در آن جزوه تقریباً روشن بود. خلاصه‌اش این بود: یکی در مورد اوضاع اقتصادی- اجتماعی ایران بود، صحبت از اصلاحات ارضی شده که فئودالیزم اساساً از بین نرفته و جامعه‌ی ایران در آن زمان از دید ما نیمه مستعمره نیمه فئودال بود. البته اینرا هم بگویم که این موضع با مواضع «سازمان انقلابی حزب توده» تاحدودی فرق دارند. یعنی در مورد برخورد به احزاب و گروه‌های سیاسی از نظر ما حزب توده حزبی خائن و فرصت طلب می‌باشد. در آن زمان که تقریباً افراد محدودی می دانستند ما مشی چریکی را قبول نداشتیم ما می‌گفتیم اینکار ماجراجویی است. شوروی را در سطح دنیا سوسیال امپریالیزم به حساب می‌آوردیم. در آن زمان هنوز تزیه جهان وجود نداشت. من در مورد آن زمان صحبت می‌کنم. در همان زمان ما برای کارکردن در میان مردم رهنمودمان این بود که بهترین راه، شرکت در کار تولیدی است. خلاصه اینکه باید بطرف زحمتکشان گام برداریم. سپس مدتی در این فکر بودیم که جزوه‌ی «چرا پراکنده‌ایم و چگونه متحد شویم؟» را دوباره پخش کنیم. اما واقعیت این است که ما بر محتوای آن جزوه انتقاداتی داریم. البته بعضی اختلافات درونی خود کومه‌له نیز، بویژه قبل از آنهم سبب شد که عقب بیفتد. یعنی علاوه بر کمبودهای درونی مسئله‌ی دیگری مطرح بود اینکه ما قبل از هر چیز به مسئله داشتن پایگاه مردمی اهمیت بدهیم. بهمین دلیل حقیقت این است از زمانی که اعلام موجودیت کرده‌ایم، به این فکر بوده‌ایم که آن مواضع را اعلام

کنیم. چندین اشکال داشت یکی اینکه میخواستیم خیلی مفصل آن کار را انجام دهیم، یعنی مثلاً حتی مسایل را از سده نوزدهم تاکنون تحلیل کنیم. اینکار به تحقیق بیشتر نیاز داشت. مخصوصاً بازبینی و انتقاد از موضعی که در گذشته داشتیم که بخشی از آن آماده شده است. اما آنهایی که خودشان مسئول این کار شدند به نوعی از زیر کار در رفتند. مثلاً نه اینکه بگویند نمیخواهند اینکار را انجام دهند، بلکه آنها بیشتر خود را درگیر فعالیت های عملی میکردند و بدین ترتیب واقعاً مجالی برای آن کار پیدا نمیکردند. این امر کلاً تاحدودی به ما ضرر رسانده است. با وجود این به نظر من تا جاییکه رفقا به فعالیت در میان مردم مشغول بوده‌اند واقعاً ضرر نکرده و در مجموع نفع کرده‌اند. این درست که اینکارها انجام نگرفته و خصوصاً در بخش اعلام مواضع که در حال حاضر بیشتر برای طیف روشنفکر حایز اهمیت است وگرنه در حقیقت در میان مردم چندان مطرح نیست. اعلامیه برای موضوع های مشخص و مسایلی معینی است. در این زمینه کمبودهایی موجود است.

سوال: کاک فواد، مگر اینطور نیست که شما مثلاً در مورد وضع کردستان ...

کاک فواد: مطلبی را فراموش کردم بگویم. در مورد مسئله‌ی موضع گیریها و دیدگاهها و رهنمودها ما در هر جایی که کار سیاسی کرده‌ایم، علاوه بر اعضا البته با تفاوتهایی با دوستانی که از نزدیک با آنان کار سیاسی کرده‌ایم این دیدگاهها مطرح شده‌است. در مورد هر مسئله‌ای بطور دقیق بحث شده و رهنمودهایی هم که باید چکار کنیم ارائه شده است. هر دوی آنها هم فکر و اندیشه مطرح شده، یعنی تئوری آن و هم جنبه عملی آن با هم و بطور مشترک بررسی شده‌است. هم بطور مستقیم این کار شده و شیوه‌ی غیر مستقیم هم که هنوز تدوین نشده در دست اقدام است و باین زودی ها اینکار را میکنیم.

سوال: اینکه شما اعضای کومه‌له در میان مردم فعالیت میکنید، این بخاطر آن است که در میان مردم پایگاه کسب کنید؟ آیا اعضای کومه‌له مثلاً در برابر سیاستهای حزب دمکرات و حزب توده مبارزه میکنند؟ یعنی در جریان کار خودشان در میان مردم آیا [ماهیت] این احزاب را تحت هر عنوانی شاید بدون نام و یا بنام خودشان افشا میکنند؟

کاک فواد: بله اینکار را میکنیم.

سوال: خوب هنگامیکه آن کار را انجام می دهید چرا بصورت کتبی منتشر

می کنید؟

کاک فواد: گفتم که در دست اقدام بوده و مشغول آن هستیم. در اینجا هم کوتاهی کرده ایم.

سوال: اساسنامه؟ (شنیده می شود).

کاک فواد: اساسنامه‌ی هر حزب و سازمانی چیست؟ یعنی در واقع اساسنامه [و برنامه] خط فکری و عقیدتی را ترسیم میکند که فرد از آن پیروی می کند و باید بسط و توسعه داده شود. اساسنامه و مرامنامه، استراتژی و تاکتیک را ترسیم میکند که تشکیلات آنرا دنبال می کند. اینکار همینکه وارد جزئیات شد تبدیل به برنامه میشود. مثلاً ما در مرحله‌ی کنونی در کردستان وضعیت عمومی را اینچنین می بینیم و در نتیجه باید این کارها را انجام دهیم. مثلاً من دیده‌ام که حزب دمکرات در اساسنامه اش بخشی جدا برای موارد انضباطی دارد. بخشی از آن به کار تشکیلاتی مربوط میشود. مثلاً شرایط عضو گیری ... منظور آن چنین نیست؟

سوال:؟ (شنیده می شود).

کاک فواد: در مورد اساسنامه؟ خوب مثلاً یکی اینست که شرایط عضوگیری چگونه باشد. ما در تشکیلات اینرا در شکل ضوابطی داریم. برای نمونه در عضوگیری علاوه بر اعتقادات یعنی در زمینه ایدئولوژیک، باید در موارد سیاسی و سبک کار هم هماهنگ کار کنیم. در زمینه‌ی طبقاتی هم معیارهایمان متفاوت هستند و بستگی به رفیقی دارد که با او کار میکنیم، اینکه آیا کارگر، دهقان یا روشنفکر است معیارها برای روشنفکران مقداری سنگین و محکمتر است و در مورد سایرین سبک تر است. یکی دیگر از معیارها این است که بطور حرفه‌ای در خدمت تشکیلات باشد، مواضع و افکار تشکیلات را داشته و در یکی از بخشها مسئولیت قبول کند و باید از نظر مادی و معنوی کمک کرده و بویژه به شیوه‌ی حرفه‌ای در خدمت تشکیلات باشد. اینکار شیوه‌های گوناگونی به خود میگیرد، ممکن است لازم باشد بعنوان کارگر در کارخانه‌ای کار کند یا همچون دهقانی در روستا و یا مانند پیشمرگه باشد یا به عنوان کسی که کار سیاسی حرفه‌ای میکند. بدین معنی که تنها سرگرم مبارزه باشد و دیگر به هیچوجه در قید و بند زندگی خصوصی نباشد.

سوال: خوب همه‌ی اینها قبول اما فرض کنیم مسئولیت تشکیلاتی ؟

کاک فواد: دوست عزیز، در این مورد حق با شماست و درست می گوئید.

خصوصاً که ما میدانیم این مسئله برای تمامی روشنفکران مطرح است و کلاً از طرف ما در این مورد کم کاری شده است. در اینجا نمونه‌ای را برایتان می‌آورم که چرا برخی انحرافات دگم داشته‌ایم ... (شنیده نمیشود) نشده که این مسئله را باطلا‌عش برسانم. بلکه بیشتر این مسئله برایم مطرح بوده که در جریان کار و مبارزه‌ی مشترک، آنچنان متحد شویم و متعاقباً چنان بهم نزدیک شویم که در آن ناپیدا بود....(شنیده نمیشود) مثلاً بعضی از رفقا در این جریان‌ات مراکز تجمع و همکاری باز کرده‌اند و در مریوان و سنندج هم به همین ترتیب رفقای داریم که به صورت علنی فعالیت میکنند.

سوال: در مورد تز سه جهان چه نظری دارید؟

کاک فواد: دوست عزیز ما تز سه جهان را قبول نداریم و آنرا تزی ارتجاعی ارزیابی میکنیم.

کاک عبدالله: کاک فواد علاوه بر مطالبی که گفتی تا زمانیکه شما به کار مستقیم اهمیت می دهید. با دو سه ده رفیق مستقیماً مشغول کارید و مرتباً در کوه و دهات با همدیگر بطور مستقیم کار می کنید، در مورد اینکه اخلاق‌تان چطور است و رفتار‌تان با مردم چگونه است اینطور نیست؟ اما میدانیم که ظرفیت بشر محدود است در نتیجه نمیتوان مستقیماً با ده هزار نفر تماس داشته و اخلاق همه‌ی آنها را هم بشناسیم. خوب زمانیکه شما به کار غیر مستقیم اهمیت ندادید، من چنین نتیجه میگیرم که اینجا آن سازمان هنوز آمادگی آنرا ندارد حداقل در عمل بخواهد توده‌های مردم را جلب کند. چون اگر در همین مورد شما بخواهید مردم یعنی نه پنج نفر و ده نفر، بلکه اگر بخواهید هزار نفر را جذب کنید نیاز به فعالیت غیر مستقیم دارد. چون با کار مستقیم هزار جذب نمی شوند و تنها پنج نفر جذب می شوند.

کاک فواد: در مواردی چنین است و در مواردی اینطور نیست. توضیحی در مورد عضو گیری هم ما قبلاً بی اندازه سخت گیر و دگم بودیم. میتوانم نمونه‌ای را ذکر کنم. رفیقی داریم که شش هفت سال است با ما کار می کند. دو سه سالی اساساً در کار تولیدی بوده اما دگماتیزم عجیبی داریم که این شخص هنوز به عضویت در نیامده است. به نظر من در مورد این افراد کاملاً بی انصافی شده است در این مورد خیلی سختگیری شده و شخص حتماً باید مورد آزمایش فراوان قرار گیرد تا عضو تشکیلات شود. در حالیکه با جرئت میتوانم بگویم مواردی

داشته‌ایم که فعالیت این افراد از اعضای تشکیلات بهتر بوده است. در مورد کار غیر مستقیم که کاک عبدالله اشاره کرد هم انعکاس یافته است یعنی بیشتر و تنها بخاطر آن سخت گیری‌ها است و به نوعی حالتی دگم حکمفرما بوده که می‌باید آن شخص خیلی سنگین و محکم و آبدیده باشد تا به عضویت در آید. **کاک عبدالله:** به عقیده‌ی من نتیجه‌اش همین است و تا زمانی که چنین باشد نمیتوان کار توده‌ای انجام داد.

کاک فواد: بله تا زمانی که دگم باشید. بخشی به آن حالت دگمی برمیگردد که حاکم بوده است و آن اینست که الزاما باید با وضعیتی روبرو شود که بدان اطمینان داشته باشد. یا اینکه بیشتر و زیاده از حد به کیفیت اهمیت دادن است.

سوال: کاک فواد سوآلم اینست کار غیر مستقیم در میان توده‌ها بوسیله‌ی اعضای که دارید، با نشریات و با هزار و یک ابزار دیگر امکان پذیر است. هدف اینست که عقاید و نظرات سازمان را طرح کنند، در مورد هر رویداد کوچک و بزرگ تشکیلات شاید خیلی پیشرو و یا خیلی عقب مانده باشد. بعنوان نمونه میگویم نه تنها کومه‌له بلکه هر گروه سیاسی که بتواند در عمل در میان مردم نفوذ کند و مردم بسویش جلب شوند اما تئوری و مواضعش مشخص نباشد.... هدف پیش میرود یا خیر؟ این خیلی مهم است گفتید که بر روی کار عملی در میان زحمتکشان در کردستان تأکید دارید.... با آنها هم تنها کار عملی نیست که ضرورت دارد، کار غیر مستقیم میتواند موثر واقع شود. کار تبلیغی بسیار مهم است. من نمیدانم آیا کومه‌له بر روی اینکار تأکید کرده‌است...؟

کاک فواد: دوست عزیز در اول توضیح دادم تبلیغات غیر مستقیم چگونه است. مثلا فرض کنید

(سخنان کاک فواد را قطع می‌کنند و سوال دیگری مطرح میشود که شنیده نمی‌شود)

کاک فواد: درست است و در میان ما مطرح بوده و کاملاً ضروری است. مثلاً همین مسئله ارگان که هنوز کاری برایش نکرده‌ایم و مهمترین ضعف ما در همین مورد بوده و میتوانم بگویم که برای ما اکنون تقریباً به مسئله‌ای محوری تبدیل شده که باید آنرا حل کنیم. امیدوارم بتوانیم به زودی آنرا حل کنیم. بله مواضعی اعلام میدارد و ضمناً برای هر مسئله‌ای نیز که پیش آید

موضع می گیرد.

سوال:؟ (شنیده نمیشود)

کاک فواد: قبول کردم، دقیقاً گفته‌ی همان رفیق بود. خوب دیگر این از نقایص کار ما بوده است. مهمترین مورد در مسئله‌ی تبلیغ غیر مستقیم همان اعلام نکردن مواضع، فقدان آن ارگانی است که کار غیر مستقیم انجام دهد. برداشت من اینست که کار غیر مستقیم دو نوع است، یکی اینکه مثلاً در مریوان مدتی کار کرده‌ام و آن شیوه کار و برنامه را پیش برده‌ام بدون اینکه اصلاً بگویم که من کومه‌له هستم. برای مدتی این سبک کار طبعاً لازم بوده است. مادامیکه معتقد به کار مخفی باشم، این یک شیوه از فعالیت است. شیوه‌ی دیگر همان موضوع نشریه است که در عین حال سازمان دهنده نیز است. ما بخش اولش را انجام داده‌ایم. ولی کار نشریه‌ای غیر تبلیغی انجام نشده و این از نقایص کار ما بوده و واقعاً هم به ما ضرر رسانده است.

سوال: این را مدتی است قبول کرده‌اید که به شما زیان رسانده، آیا بدین معنی است که کومه‌له در درون تشکیلات آنرا پذیرفته است؟

کاک فواد: بله همینطور است.

سوال: پس چرا هیچ قدمی برایش در این زمینه برنداشته است؟ یعنی از خودش انتقاد کند و برایش اقدام کند.

کاک فواد: مدتهاست که شده...

سوال: آیا به تازگی متوجه شده‌اید یا مثلاً مدت زیادی است اینرا میدانید که اشتباه شده است؟

کاک فواد: تک تک این موارد به این مسئله که ما اساساً اعلام موجودیت نکرده بودیم بر میگردد. در زمان شاه این مسئله اصلاً برایمان مطرح نبود. بگذار در اینجا اندکی توضیح بدهم که علت آن چه بود. اولاً هر سازمان و حزب و دسته‌ای محصول جامعه خود بوده و نمی تواند چیزی مافوق آن جامعه باشد. خوب یا بد در همان جامعه پرورده میشود. تشکیلات ما هم بهمین شیوه چیز عجیب و غریبی نیست. حقیقت این است بویژه در دوره‌ی گذشته و دو سه سال قبل تشکیلات ما با اختلافات درونی مواجه بوده است. یعنی اصل موضوع اینست که در واقع تشکیلات در روند مبارزات خویش با یک دوره رکود و از هم پاشیدگی روبرو گردید که عبارت بود از ضربه‌هایی که هم از طرف دشمن و

هم در درون به ما وارد شده بود. همین باعث شد که نوعی از هم گسیختگی در فعالیت هایش پیش آمد. بدین ترتیب در میان روشنفکران فعالیت به حداقل خود رسیده بود. این شعار که باید به سوی کار حرفه‌ای در میان مردم گام برداریم مورد بحث قرار میگرفت اما دوره‌ای طولانی به آن عمل نمیشد. مرتباً به تاخیر می افتاد ولی دیگر ادامه اینکار ممکن نبود و در واقع عملاً و بخصوص انحراف در سطح رهبری بود. انحراف رهبری در آن بود که شعار را میداد، افراد ساده، کار را انجام می دادند، ولی خودشان فعال نبودند. این امر باعث نوعی از هم گسیختگی در درون تشکیلات شد. حتی در زمینه‌ی فعالیت تبلیغی، سیاسی و مبارزه درونی خویش هم دچار از هم گسیختگی شده بود. انفعال به نحوی بود که بعضی از افراد رهبری کلاً عملاً کار سیاسی را کنار گذاشته بودند و حداکثر صحبت‌هایی مطرح میکردند. این از هم گسیختگی بعد از مدتی سرانجام منجر به مبارزه درون تشکیلات گردید و می بایست خط مشی را عوض کرد. اگر چه قبل از آن بویژه در دوران شاه مسئله‌ی زحمتکشان بحث کرده بودیم که باید مصمم بوده و بمیان آنها برویم. کلاً از نظر طبقاتی تغییر مکان بدهیم. به لحاظ عملی سرانجام کاک محمدحسین کریمی قاطعانه اینکار را کرد و افراد دیگری هم بهمین ترتیب عمل کردند. ما به این تصمیم گرفته بودیم (البته در آن زمان من در زندان بودم) و رفقا به این نتیجه میرسند که قبل از آنکه مسئله‌ی نشریه و نمیدانم فلان کار مهم باشد اساساً به کمک کارکردن در میان زحمتکشان افراد پرورده شوند. بعداً که من از زندان بیرون آمدم ما دقیقاً به همان نتیجه رسیدیم. با توجه به انحرافات که داشته‌ایم اگر ما بدواً با مبارزه در میان توده‌ها خودمان را اصلاح نکنیم کارهای دیگرمان فایده‌ای نخواهد داشت. خود همین مسئله برای ما تبدیل به برنامه‌ای شد که اساساً همه‌ی ما در سطوح مختلف اهمیت زیادی به این کارهای عملی بدهیم. علت اساسی اینکه هر کدام از آن کارها یعنی مسئله ارگان، مسئله اعلام مواضعمان به تاخیر افتاد، اساساً به این موضوع بر میگردد که ما در نظر داریم خود این موضوعات را بطور مفصل مورد بحث قرار دهیم. یعنی اینکه انحرافات چه بوده و در کجا خود را نشان داده‌اند. البته مسئله بطور مختصر در یاد نامه‌های این رفقا [سعید معینی و محمد حسین کریمی] بحث شده بود. این مسئله که انحراف به راست در رابطه با زندگی خصوصی و نمیدانم ... اگر مطالعه کرده باشید، این

مسایل مفصلتر مطرح خواهند شد و جوهر اصلی مسئله به آن مربوط میشود اما تنها این نیست،

رویدادهای کردستان و ایران بطور کلی آنچنان گسترده و بزرگ بود، امکانات و کار به اندازه‌ای وسیع بود، حداقل در مقایسه با تشکیلات ما کمبود عمده‌اش تعداد کم کادر بود بویژه کادرهایی که دارای تجربه باشند. حال یک مثال می‌آورم در مریوان ما عده‌ای بودیم که در میان مردم کار میکردیم و شبها به روستاها رفته و در مسجد برای مردم صحبت می کردیم. کسانی را داریم که فداکارند و به شیوه‌ی حرفه‌ای کارشان را دنبال می کردند ولی آنقدر در میان مردم نبوده است که بتواند با زبانی مردمی و ساده مطلب را بیان کند و یا بتواند آنها را متشکل کند. ما با مشکلی بزرگ این چنینی روبرو هستیم.

فقدان کسانی که بتوانند هنگامیکه امکانات کار کردن بسیار گسترده است و با آن سبک کاری که ما داریم و البته با آن دگم برخورد کردنی که بدان اشاره کردم، سختگیری در مورد افراد، موجب این وضع گردید. مجموعه‌ی این کارها، خصوصاً اتخاذ مواضع و پخش نشریه به عقب افتاد. یعنی ریشه اصلی مسئله در واقع از انحرافات درونی سر چشمه می گیرند. که البته به نظر من در مجموع تاکنون در جهت خوبی پیش رفته است. نمونه‌ی مشخص رفقای که با انحراف شدید روبرو شده بودند دچار وقفه و فروپاشی شده بودند، به عقیده من به همت رفتن به میان توده‌ها دوباره زنده شدند. بنظرم آنها کلاً شرایطی کاملاً انقلابی پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب هنگامیکه دوران از هم گسیختگی سپری شده و دوران پیشرفت ظاهر میشود در اینصورت فعالیتها دوباره روی غلطک می افتد و خود بخود سایرین می توانند نظم بگیرند.

بعنوان نمونه من در مورد شخص خودم می گویم زمانیکه از زندان بیرون آمدم برنامه‌ام این بود (البته بقول عراقی ها هنوز سرعت انفجارات اجتماعی در ایران در این حد نبودند) اما عقیده شخصی و برنامه‌ام چنین بود که بعد از زندان حداکثر چند روزی می مانم و سپس میروم. رفتن به میان توده های مردم و زندگی زحمتکشی را بر می گزینم. یعنی کاری که کاک محمد حسین کریمی و رفقای دیگر کرده‌اند. اما در مقابل، دیدم که شرایط تازه و وضع و امکانات دیگری پیش آمده است. (این تنها در مورد من نبود در مورد بسیاری از رفقا چنین بود) من به دلیل مسایل شخصی خصوصاً در زندان برایم مطرح بود

که باید به قلب زندگی زحمتکشان بروم. می‌خواهم این کار بکنم اما نیازهای تشکیلاتی چیز دیگری را از من می‌طلبد. می‌بینیم که به نظر من کم تا بیش برای اکثریت رفقایمان مسئله این طور مطرح بوده که بمنظور مبارزه علیه انحرافات که قبلاً بوده باید یکی یکی به سوی مردم رفته و مشغول آن فعالیت‌های عملی باشند. این جنبه مثبت مسئله است که از جنبه‌ی منفی آن سرچشمه گرفته‌است. یعنی در واقع کم و کاست‌های کنونی‌مان متعلق به دوره‌ی انفعال بوده و اکنون ضربه‌ی آن دوره را می‌خوریم. اما در مجموع به نظر من تشکیلات تا حدودی زنده شده و جمع و جورتر شده، این مسئله اعلام مواضع و این کارها را هم در پیش داریم. باشد که در اسرع وقت بتوانیم این کارها را انجام دهیم.

بحث وحدت با نیروی های چپ!

سوال: تشکیلات شما به منطقه‌ی کردستان اختصاص دارد یا به مناطق دیگر هم؟ اگر به کردستان اختصاص دارد، کومه‌له در خارج کردستان باید تشکیلات خودش را بسازد وگرنه با تشکیلات‌های دیگر باید وحدت کند....؟

کاک فواد: دوست عزیز! ما رفقای داریم در خارج کردستان کار می‌کنند. از نظر ایدئولوژی ما معتقدیم که نه تنها در کردستان و مخصوصاً در رابطه با طبقه کارگر باید کار بکنیم و مستقیماً هم اینکار را بکنیم. اما واقعیت اینست که اکثریت نیروی ما در کردستان فعالیت می‌کنند.

سوال: وحدت؟

کاک فواد: برای وحدت با سازمان‌های دیگر من نمونه‌ای می‌آورم. میدانیم که دوازده سازمان و گروه تحت عنوان «کنفرانس وحدت» در تهران نشستی برگزار کرده‌اند. از نظر ما این نوع وحدت کردن نمیتواند وحدتی اصولی باشد. این وحدت از بالا صورت گرفته و بطور مشخص وحدت فکری است و نه بر اساس عمل. البته متأسفانه تا آنجائی که من شنیده‌ام این کنفرانس وحدت هم بخش زیادی از آن در مورد خارج از ایران است. مثلاً تئوری سه جهان و سوسیال امپریالیسم و فلان و بهمان اینها هر کدام مسئله مهمی میتواند باشد، در حالیکه مسئله وحدت به عقیده‌ی من کلاً باید در مورد مسایل مشخص انقلاب ایران باشد. تا جائیکه به مسایل ایدئولوژی برمیگردد اگر در مورد مسایل مشخص انقلاب ایران اتفاق نظر موجود باشد بطور حتم توافق در مورد مسایل خارجی

نیز ساده تر است. در یک کلام به عقیده من چنین وحدتی با این مشخصات که از بالا صورت می گیرد نمیتواند پایدار و اصولی باشد. وحدت دیگری هست که از پائین انجام میگردد یعنی هر دو طرف در حیطه‌ی توده‌های مردم فعالیت میکنند و از کانال این فعالیتها بهم میرسند. چنین شرایطی برای ما پیش آمده است. مثلاً رفیق ما در میان توده‌های مردم مشغول فعالیت است در این راه با سازمانی دیگر و افرادی از آن سازمان بهمدیگر رسیده‌اند در اینجا هر دو کار همدیگر را می بینند، می توانند با همدیگر همکاری کنند. به عقیده من از این طریق میتوان کم کم زمینه وحدت را فراهم کرد. ما بیشتر به چنین شیوه‌ای از وحدت کردن معتقدیم نه اینکه رهبران دو طرف و یا نمایندگانشان نشست و مذاکراتی انجام دهند و توافق نامه‌ای امضاء کنند و بگویند تئوری سه جهان را قبول نداریم و سوسیال امپریالیسم صحیح نیست و طبقه کارگر در ایران و حزب کمونیست و فلان و بهمان، این بیشتر وحدتی لفظی بوده و به عقیده ما وحدت باید چنان پیش رود که از پایه و از درون مبارزات مردم منجر به وحدت سازمانها و تشکلهای بشود که البته این مسئله‌ای نیست که به سرعت انجام گیرد. یعنی اگر مثلاً سازمان پیکار در کردستان در مورد مسایل کردستان فعالیت کند زمانی ما میتوانیم با آنها وحدت کنیم که در کردستان پایگاه داشته باشد، نه اینکه فقط بعضی تحقیقات ساده انجام داده و اطلاعاتیه و یا نشریه‌ای در مورد کردستان منتشر کرده باشد....

سوال:؟ (شنیده نمی شود)

کاک فواد: خیر، نه تنها رابطه‌ای نداریم، بشدت هم روابطمان تیره است.

سوال: در گذشته چطور؟

کاک فواد: در گذشته هم هیچ رابطه مستقیمی نداشته‌ایم. یعنی بعضی روابط ما و آنها غیر مستقیم در این اواخر به ارتباط ما با کومه‌له رنجدران [کردستان عراق] مربوط میشود. اما درمورد خط مشی و عملکرد بهیچ وجه توافقی نداریم. آنها بخصوص از این نظر از ما ناراحت هستند. بعد از حوادث سندج و هنگام رفراندوم [فروردین ۱۳۵۸] یک نفر از آنها با یکی از رفقای ما ارتباط گرفته در زمینه وحدت و فلان و بهمان و از این قبیل حرفها. رفیق ما نمونه ساده‌ای باوی درمیان گذاشته بود ما در کردستان زندگی می کنیم، دیدید که این دولت و این رژیم در سندج چه بر سر ما آوردند. از طرفی هم میبینیم که سیاست

شما نسبت به حقوق مردم کردستان چیست! ما چطور می توانیم به جمهوری اسلامی رأی بدهیم در حالیکه شما آیت‌اله شده‌اید! بهمین خاطر ما نمیتوانیم با شما اتفاق داشته باشیم. دیگر راجع به بقیه مسائل بحث نکرده بود. اینکه آنها از دید ما نوکر حلقه به گوش چین هستند. هر چه که در چین گفته شده آنها آنرا تکرار می کنند. انسان اگر نوکری بکند بهتر است نوکر مردم خود باشد.

سوال: آیا در سطح ایران سازمانی مانند کومه‌له وجود دارد که به شیوهی شما کار کند؟

کاک فواد: نمیدانم، منظورتان از شیوهی ما چیست؟ مثلاً به کارخانه بروند و از این قبیل چیزها.

سوال: برای کارگری کردن به میان مردم بروند.

کاک فواد: بله هستند من در مورد یکی دو سازمان شنیده‌ام که از این نوع کارها می کنند.

سوال: ارتباطی دارید؟

کاک فواد: با یکی از آنها ارتباط داریم.

سوال: کدام سازمان؟

کاک فواد: لازم است بگویم ؟

سوال: آری!

کاک فواد : چرا باید لازم باشد؟

در مورد حزب کمونیست!

سوال: چه نظری در مورد یک حزب کردستانی دارید؟

کاک فواد: در مورد یک حزب کردستانی حقیقت این است که این مسئله در بین خودمان کاملاً حل نشده‌است. متوجه هستید! یعنی در بین خودمان دو نظر وجود دارد. من خودم (در اینجا نظر شخصی خودم را میگویم) معتقدم که اساساً باید حزب کمونیست ایران تشکیل گردد. اما حق مسلم خلق کرد نیز هست که حزب کمونیست کردستان را داشته باشد. این تحولات و شرایط تاریخی هستند که تعیین می کند آیا حزب مستقل کمونیست کردستان را تشکیل دهد و یا ندهد. بدین ترتیب این یکی از موضوعاتی است که در میان ما وجود دارد. باید اینرا در بین خودمان به نحوی حل کنیم.

سوال: این دیدگاه خودت بود آیا نظرات دیگری هست؟

کاک فواد: نظر دیگری هم وجود دارد که فقط معتقد به حزب کمونیست ایران است.

سوال: کاک فواد آیا اعضای کومه‌له باید فقط فعالیت و سازماندهی سیاسی جنگ ... غیر از آن پیش می‌آید که سازماندهی سیاسی و نظامی... یا اینکه ...؟

کاک فواد: یکی مثلاً نمونه اتحادیه دهقانان در مریوان است. یکی از اهدافش این است اگر جنگ پیش آمد مردم آمادگی داشته باشند. در جاهای دیگر نیز اینکار انجام گرفته است.

سوال: چنین مقر و پایگاهی بوجود آمده است ... کومه‌له و اعضایش؟

کاک فواد: رفیق! بدو اینرا بگویم که ما بخصوص در زمینه نظامی تجربه‌ای نداریم. انسان وقتی تجربه کسب می‌نماید که در جنگ شرکت کند. این شرایط ایران و ما هیچکدام از اروپا و چین برنگشته‌ایم، تا دوره‌ی مخصوص پارتیزانی دیده باشیم. به بیانی دیگر انسان باید جنگیدن را در جنگ بیاموزد. خودمان اساساً چنین تجربه‌ای نداریم. اما معتقدیم زمانیکه جنگ بکنید آنرا یاد می‌گیرید و تلفاتی هم می‌دهید یاد گرفتن آن پدیده عجیبی نیست، مقداری تئوری مبارزه طبقاتی و فن جنگ بدانید و بدان عمل کنید یاد می‌گیرد. اما تلاشمان این است که دانش [جنگ] و مختصر تجربه‌ای بدست آوریم. ما تاکنون و تا آنجائیکه خبر داریم در دو جا درگیر جنگ شده‌ایم یکی در تازه قلعه [تازه قه‌لا] و یکی هم در مریوان و درگیر شدن با مالکین. طبعاً انسان مجدداً تجربه این درگیریها را در میان مردم بکار می‌گیرد. ما اینچنین جنگیدن را فرا می‌گیریم وگرنه در زمینه‌ی نظامی تجربه چندانی نداریم.

سوال: به نظر کومه‌له آیا در کردستان اصلاً این دولت ... به آن سطح میرسد که مثلاً مردم دست به اسلحه ببرند، یا اینکه دولت مجبور می‌شود به شیوه‌ی نظامی کردستان را سرکوب کند؟

کاک فواد: به نظر ما جنگ حتمی است. در عین حال نفع ما در اینست تلاش کنیم تا آنجائیکه امکان دارد جنگ را به عقب بیاوریم. بحث در مورد این رژیم است وگرنه در صورتیکه بطور ناگهانی حادثه‌ای پیش بیاید که ما نتوانیم آنرا پیش بینی کنیم، نمی‌دانم چه میشود.

سوال: کومه‌له در مورد تاکتیک خودش در این مرحله چه شعاری را قبول دارد؟ چیزی در اعلامیه‌هایش مشاهده نمیشود. اینکه شعار در نشریات نوشته نمی‌شود چه دلیلی دارد؟ در سازمانتان چه شعاری را قبول کرده‌اید؟ مثلاً جمهوری دمکراتیک خلق یا حاکمیت مردم و از این قبیل، کدامشان؟

کاک فواد: من حاکمیت مردم را درک نکرده‌ام. ما جمهوری دمکراتیک ملی به رهبری طبقه کارگر را قبول داریم.

سوال: کاک فواد در مورد جنگی که حزب دمکرات بر علیه مالکین در منطقه‌ی آمید کرده‌است آیا «جمعیت»‌های دوروبر اینجا و آن منطقه نمیتوانستند با کمک اتحادیه دهقانان منطقه آنرا انجام دهند؟

کاک فواد: بنظر من اگر کومه‌له‌ی ما جمعیت‌های دیگر با هم و بطور جمعی جرأت می‌داشتند، میشد اینکار را کرد. متأسفانه در این رابطه کم جرأت بودن نقش داشته است. البته حقیقت اینست که در مورد کومه‌له‌ی ما تا حدودی خطر دخالت حزب دمکرات موجود بود. خطر درگیر جنگ شدن با حزب دمکرات. اما حزب دمکرات مطمئن بود که اگر بر علیه مالکین وارد جنگ شود ما با آنها درگیر جنگ نمیشویم در حالیکه ما مطمئن نبودیم که اگر بر علیه مالکین بجنگیم ممکن است مجبور شویم باحزب دمکرات هم بجنگیم. بهمین دلیل تا حدودی جانب احتیاط را گرفته و تأمل میکردند.

سوال: من شنیده‌ام گویا سید رسول بابی گه‌وره [سید رسول از مسئولان حزب دمکرات] مالکین منطقه‌ی شکاک را تهدید کرده است که اگر کشاورزان را به جا و مکان خودشان باز نگردانند و خسارات وارده به آنها را جبران نکنند وی یعنی سید رسول بجای اینکه با دولت جنگ کند با مالکین وارد جنگ خواهد شد. بدین ترتیب به نظر من اگر امکان داشته باشد مثلاً کومه‌له و جمعیت‌ها و اتحادیه دهقانان بجای سید رسول اینکار را انجام دهند بهتر است.

کاک فواد: اگر بتوانند بطور مستقل اینکار را بکنند خیلی خوب است. اما دوباره نظر شخصی‌ام را میگویم به عقیده‌ی من اگر حزب دمکرات بخواهد بر علیه مالکین بجنگد باید با آنان همکاری کرد. بدین معنی که ما نیروی مستقل خود را بفرستیم و آنها هم نیروی خودشان را برای جنگ بفرستند. این در مجموع بنفع مردم بوده و بضرر آنها نخواهد بود. واضح است که حزب دمکرات نیز وجه و اعتباری پیدا می‌کند. اما واقعیت این است که درمقایسه‌ی مالکین با

حزب دمکرات، مالکین نیروی ارتجاعی هستند. تا مادامیکه آنها آمادگی نشان دهند، بنظر من درست است که برای این امر با آنها اتحاد عمل داشته باشیم. اما اگر بتوانیم چنان نیرویی داشته باشیم که بطور مستقل اینکار را انجام دهیم، طبعاً خیلی بهتر است.

سوال: اکنون حزب دمکرات با این کارها دوباره برای خودش اعتبار کسب کرده است. یعنی آبروریزی آنها در اینجا و یا جای دیگر اتفاق افتاده است. منظورم این است که مسئولشان بنظر ... جمعیت های اینجا و اتحادیه دهقانان را که مینگرید، نمیدانم چطور بیان کنم دچار آشفتگی فکری، یا ترسویی شده اند. مثلاً در جریان درگیری روستای آمید دچار اشتباه شدند. یا اینکه دیروز آن تظاهرات انجام شد و دوباره اشتباه کردند. جرأت آنرا نداشتیم که کمی ابتکار از خودمان نشان بدهیم. خوب بگذار از این به بعد ... بیاییم در تظاهرات حزب دمکرات (شنیده نمی شود)

کاک فواد: درست است و آن اشتباهات صورت گرفته است. بخصوص در مبارزه با مالکین مواضع حزب دمکرات روشن و معلوم است. البته گویا قبل از درگیری هم با رفقای ما تماس گرفته اند که با هم بر علیه مالکین بجنگند. این رفقا هم به آنها گفته اند که دشمنی و نیت شما با مالکین واقعی نیست. این مسئله ی ویژه ای است اما ما با هر نیروئی که بر علیه مالکین بوده و ضد امپریالیسم باشد آماده همکاری هستیم، اما بطور مستقل نه اینکه در زیر پرچم آنها اینکار را انجام دهیم. بنظرم در جنگ روستای تازه قلعه نیز همینطور بود.

سوال: کاک فواد شما در صحبت هایتان گفتید که ما شعار جمهوری دمکراتیک ملی به رهبری طبقه کارگر را قبول داریم . طبقه ی کارگر در کردستان ... شما گفتید که حزب کمونیست کردستان را قبول دارید.

کاک فواد: خیر! گفتم این مسئله هنوز در میان خودمان حل نشده است. شخصا برای خودم گفتم ممکن است این صحیح باشد. به تحولات و مبارزه ی طبقه کارگر در ایران بستگی دارد. اگر تحولات و مبارزات سراسری در ایران اساساً بسوی وحدت گام بردارد ، لازم است حزب کمونیست ایران تشکیل شود. اما من مسایل دیگری را نیز مد نظر دارم. مثلاً کومه لیه رنجبران در کردستان عراق، تا پارسال همین وقت ها با حزب شیوعی عراق [حزب کمونیست] یا «وحدت القاعده» که هر کدام خودشان را کمونیست میدانند، دو خط مشی جداگانه در

قبال حکومت عراق داشتند. خوب چگونه ممکن است سازمانی که در کردستان خودش را نماینده طبقه کارگر معرفی می کند و آنها نیز خودشان را نماینده طبقه کارگر می دانند و دو خط مشی کاملاً مخالف نسبت به هم دیگر دارند، چطور می توانند این دو یکی شوند؟ اگر حوادثی این چنین در کردستان پیش آید بر اساس اصول مارکسیسم که ملتی حتی حق دارد جدا شود، حق نیز دارد حزب مستقل خود را داشته باشد. اما اگر شرایط بسوی وحدت پیش برود طبقاً مجموعه تغییر و تحولات باید همزمان باشند، یعنی خود آن اصل مارکسیستی بیشتر تابع شرایط موجود است.

سوال: ... مارکس صحبت از این می کند که حزب طبقه کارگر در دولت باید تنها یک حزب باشد. ما نمیتوانیم ... آیا چنین چیزی ممکن است که طبقه ی کارگر را از همدیگر جدا کنیم.

کاک فواد: وقتی ملتی ... اولاً نمونه ی تاریخی آنها در اتحاد شوروی داشته ایم. حزب کمونیست آذربایجان شوروی نه تنها در دوران خروش چف بلکه در دوره ی پیشین هم وجود داشته است.

سوال: قبل از اینکه دولت تزار سقوط کند!

کاک فواد: بعد از اینکه دولت تزار سقوط کرد.

سوال: بعد از آن دولت متفاوت است!

کاک فواد: خیر، تنها دوران شوروی. قبل از آن که برای ما مطرح نیست.

سوال: ... به منظور سرنگونی رژیم کنونی ایران برای طبقه کارگر بهتر نیست که همه ی کارگران ایران متحد باشند!

کاک فواد: البته خیلی خوب است. یعنی اگر شرایط و اوضاع اینچنین باشد طبقاً باید چنین باشد. یعنی ... مارکسیست های کرد موظفاند که در آن جهت حرکت کنند. اما اگر تحولات چنان باشد که مثلاً در آذربایجان ایران یا در «فارسستان» سازمان یا حزبی حضور داشته باشد که در آن جهت حرکت نکند یعنی در مورد انقلاب ایران سیاست نادرستی اتخاذ کرده باشد و با آن یکی هم اتحاد نکند، نباید سرنوشت خود را به آن حزب گره بزند. اما اگر بطور کلی همسو و در یک جهت حرکت کنند، باید تلاش خود را بکنند، یعنی سازمانی انقلابی در کردستان موظف است که عملاً در آن جهت حرکت کند. نه اینکه صرفاً شعار بدهد که نمیدانم «مستحکم باد پیوند خلق ها» و فلان و بهمان، بلکه باید به لحاظ عملی

و مستقیماً برای فعالیت در درون خود طبقه کارگر اینکار را انجام دهد. بویژه تلاش کند که امکاناتش به آن سو به حرکت درآورد. مثلاً در مورد تشکیلات ما در میان کارگران ترک که فعالیت کند که در همسایگی آنهاست. هم چنین در میان کارگران فارس و اگر هم بتواند در میان کارگران عرب نیز فعالیت بکند. . . اما درواقع جنبه عملی آن ساده نیست که بتواند کادر کافی برای انجام این کار پیدا کند. برای مثال من نمونه‌ی کوچکی برایتان تعریف می‌کنم. شنیده‌ام که جمعی از کارگران ترک مشتاق کار کردن با ما هستند. خوب اوج تنگ نظری است اگر ما با آنها همکاری نکنیم. ما با رابطه برقرار کردن با این کارگران کم‌کم. . . . نه اینکه رهبری کارگران ترک را در دست بگیریم، بلکه ما با جنبش ارتباط پیدا می‌کنیم و از این طریق با طبقه‌ی کارگر ترک ارتباط برقرار می‌کنیم. زمانیکه تشکیلات و تنظیمات خودش را یافت با سازماندهی کردنش. . . . و حتماً تحقق می‌یابد. این است جانب عملی کار که تشکیلات از آن جهت میتواند پیش برود. اما چنین فرض کنید که نظرات کارگری مثلاً در آذربایجان در کل خود با نظرات این تشکیلات همسو نباشد یعنی بر روی بعضی مسایل اختلاف نظر داشته باشند. اکنون نمی‌دانم چه مسایلی پیش می‌آیند اما در آینده چیز عجیب و غریبی نیست. بخصوص ما تجربه‌ی تاریخی این مسئله را در نظر بگیریم. مگر ویتنام، کامبوج و لائوس جبهه‌ی واحد و محکمی درست نکردند؟ مگر مدت زیادی با هم مبارزه مشترک انجام ندادند؟ طوری بود که در هم ادغام شده و فرماندهی مشترک داشتند. اما بعداً دیدیم که علیه همدیگر وارد جنگ شدند. از این نظر به عقیده من نباید بصورت دگم با مسئله برخورد کرد. به همین ترتیب شوروی و چین مدت زیادی متحد همدیگر بودند، بعدها دیدیم که علیه همدیگر وارد جنگ شدند. آلبانی چطور؟

سوال: کاک فواد آیا کومه‌له با «کومه‌له‌ی رنجبران» [در کردستان عراق]

رابطه‌ای دارد؟

کاک فواد: بله دارد.

سوال: آیا کومه‌له با جنبش فلسطین رابطه‌ای دارد؟

کاک فواد: با جنبش فلسطین خیر!

سوال: با ترکیه چطور؟

کاک فواد: در ترکیه نیز تشکلهایی وجود دارند. اما هنوز ما تماس چندانی با

آنها نداریم. رابطه مختصری داشتیم

سوال: کاک فواد آیا میتوان گفت که کومه‌له در صف جریان سوم ایران قرار دارد؟

کاک فواد: خوب نمیدانم منظورتان از جریان سوم البته در ظاهر این گونه است.

سوال: منظور اینست که به لحاظ اختلافات سازمانی با گروه‌هایی که جریان سوم هستند یا تحت عنوان جریان سوم شناخته می‌شوند.

کاک فواد: دوست عزیز در مورد جریان سوم فکر نمیکنم اینچنین باشد. بنظرم در پاره‌ای مسایل اختلاف نظر داریم، مسائل داخلی ایران و نه در مورد خارج از ایران. مثلاً در مورد چین و یا فلان مسئله دیگر. یا مثلاً در مورد چریک‌ها و حزب توده و دیگران، ولی نه در مورد مسایل انقلاب اجتماعی و غیره که بنظرم با هم اختلاف داریم.

سوال: کاک فواد من اینجا نبودم، در مورد نشریات هم صحبت کرده‌اید. در مورد اینکه از همان لحظه‌ای که سازمان انقلابی تشکیل گردید آیا خط مشی تشکیلاتی وجود داشت یا . . . ؟

کاک فواد: از همان بدو تشکیل، این خط مشی تشکیلی داشته است. یعنی از سال ۱۳۴۸ که کومه‌له تشکیل گردید، سازماندهی داشته است. ما از همان زمان خط مشی چریکی و اینها را رد کردیم.

سوال: آیا از سال ۱۳۴۸ تشکیلات وجود داشت؟

کاک فواد : اوایل به غلط خودمان را سازمان مینامیدیم. در حالیکه گروه بودیم اما یک گروه در میان خودمان بود، آنطور نبود که اعلام کرده باشیم. در بین خودمان میگفتیم سازمان.

سوال: . . . علنی بودید؟

کاک فواد : در بعضی جاها بله هنگامیکه بنکه [پایگاه] ایجاد شد، بر همه آشکار شد. در این مورد حزب دمکرات اصلاً وارد مذاکره شده بود طبعاً در همه جا یا مثلاً در مریوان احتمالاً اکنون

سوال : کاک فواد در صحبت‌هایت فرمودید تجربه‌ای که کسب کردیم خیلی خوب بود گفتیم در عمل اگر نیروی مسلح کوچکی در برابر فئودال‌ها وجود داشته باشد در اینصورت خواهیم دید که درعمل مردم از ما پشتیبانی می‌کنند.

اما چرا از آن تجربه استفاده...؟

کاک فواد: راستش اینست که من هنوز اطلاعات دقیقی ندارم چون آنجا نبودم من در همین یکی دو روز اخیر در مریوان بودم. اما خود آن تجربه به نظر من در مورد مسئله روستای «آمید» هم صحیح است. مثلاً برای ما در مریوان آن تجربه پیش آمد. اوایل اصلاً به مغزم خطور هم نمیکرد متوجه هستید؟! فکر میکنم رفقای آنجا عیناً به آن تجربه دست یافته بودند. یعنی هر وقت زمینه‌ی اجتماعی، اقتصادی آماده بود، زمینه سیاسی مهیا بود و مردم در مجموع آمادگی داشتند اگر نیروئی پیشرو دست به اقدامی زد، مشروط بر اینکه آن زمینه‌ها را تشخیص دهد، می‌تواند مطمئن باشد که مردم از وی پشتیبانی خواهند کرد. ولی تنها تشخیص هم کافی نیست، بلکه باید جرأت کند که در آن جهت قدم بر دارد. اما من فکر میکنم رفقای ما مخصوصاً در مورد آن منطقه تا حدی نگران حزب دمکرات بودند، و گرنه از مدتها قبل آن برنامه را در دستور داشتند. نگران آن بودند که با حزب دمکرات درگیر شوند. چنین جنگی در حال حاضر زود است.

سوال: ... در جنگ؟

کاک فواد: دوست نداریم درگیر جنگ شویم. مگر اینکه آنها جنگ را بر ما تحمیل کنند. البته دوست عزیز یک نکته را باید بگویم. مخصوصاً برای «جمعیت»‌ها آنچه که تا حدودی در میان مردم دیده‌ام، رفقای ما در میان مردم دیده‌اند و البته این حرفها را همه‌مان خیلی تکرار میکنیم، اینست که افراد ساده حزب دمکرات و پیشمرگانش واقعا خیلی با رهبری حزب فرق دارند. انسان نباید این دو را با هم اشتباه بگیرد. پیشمرگی که در روستای آمید و یا جاهای دیگر جنگ کرده‌است با دل و جان بر علیه فئودال‌ها می‌جنگد. مانند رهبرانشان نیستند که با فئودال‌ها زدوبند می‌کنند. باید برای این وضع راه چاره‌ای اندیشید تا زیر پای [رهبری] خالی شود.

مسئول جلسه: اگر سؤال دیگری از کاک فواد هست بفرمایید، در غیر اینصورت جلسه پایان مییابد.

* * * *

توضیح در مورد این گفتگوی کاک فواد:

این گفت‌و شنود بدنبال پلنوم کمیته مرکزی کومه‌له در روز بیستم یا بیست‌ویکم تیرماه ۱۳۵۸ در محل «جمعیت راه رهایی زحمتکش‌ان» در مهاباد انجام گرفته است. کیفیت صدا بسیار ضعیف است و از کاستی قدیمی تبدیل به دیجیتال شده و از روی آن نوشته شده‌است. متن صوتی این گفتگو بر روی سایت کاک فواد موجود است و برای اولین بار در کتاب کاک رشاد مصطفی سلطانی بصورت نوشتاری منتشر شده‌است. در آن کتاب بخاطر «امانت‌داری و منتقل کردن دقیق کلمه به کلمه‌ی همه جملات» این گفتگو بطور کامل و بدون هیچ تغییری بازنویسی شده‌است.

ما بعلت اهمیت صحبت‌های کاک فواد و این حقیقت که این تنها مدرک مستقیم و موجود با صدای خود وی می‌باشد و نیز بدین دلیل که در طول اینهمه سال کومه‌له هیچگاه حاضر نشد آنرا منتشر کند، برایمان بسیار حائز اهمیت بود که گفته‌های ویرا به شیوه‌ی جدیدی در معرض دید خوانندگان قرار دهیم. از آنجاییکه می‌بایست این گفتگو از گفتاری به نوشتاری منتقل شود، برای اینکه صحبت‌های کاک فواد بخشا با لهجه مریوان بیان شده‌است، از آنجاییکه این سخنان در شرایط مشخص سی‌وچهار سال قبل بیان شده‌اند، بدلیل اینکه هر سخنرانی لازم میدانند خود پیش از پخش کتبی گفته‌هایش یکبار دیگر آنرا بازبینی و تنظیم کند . . . به همه‌ی این دلایل ما ترجیح دادیم با عطف توجه به دستور زبان و ترکیب متن، این نوشته را مورد بازبینی قرار دهیم طوری‌که درک آن برای خواننده آسانتر باشد. با وجود همه‌ی اینها مواضع، دیدگاه‌ها و جوهر اصلی بحث‌ها دست نخورده باقی مانده‌است. معهذا برای کسانی‌که به زبان کردی آشنایی دارند و مایل باشند متن اصلی این گفتگو را گوش کنند، این امکان وجود دارد که سری به سایت کاک فواد بزنند.

آدرس سایت: www.kakfoad.com

متن سخنرانی کاک فواد در اردوگاه «کانی میران» در نزدیکی شهر مریوان

در مورد دستاوردهای کوچ مردم شهر مریوان - ۱۳ مردادماه ۱۳۵۸

اگر اجازه بدهید، من هم در مورد این رویداد صحبت میکنم، تابدانیم آیا این رویداد تاکنون به نفعمان بوده است یا به ضرر؟ از برخی از دوستان شنیده‌ام که می‌گویند «ایکاش از اولش هم کوچ نمی‌کردیم، مگر نه اینست که سرانجام قرار است ارتش وارد شهر بشود.» چنین فرض کنید کسی خانه‌ای می‌سازد، در این میان ممکن است مقداری هم بدهکار باشد و یا ضرر کند. اما از طرف دیگر خیالش از کرایه نشینی آسوده گشته و این وضع به نفع اوست. من اکنون در صحبت‌هایم توضیح خواهم داد در این کاری که انجام داده‌ایم، تا حال حاضر یعنی تا بازگشت ما به شهر موفق بوده‌ایم. چرا؟ چه دستاوردهای نصیبمان شده است؟ که می‌توان به قرار زیر بر شمرد:

اولین دستاوردمان سرکوب کردن مزدوران بومی بود، ما آنها را سرکوب کردیم. آیا کسی هست که فکر میکند این چنین نیست؟

دومین دستاوردمان این است که پاسدارها به هر جایی که رفته‌اند، به شهرهای نقده، گنبدکاووس و خرمشهر و... به این شهرها ریخته و کشتار براه انداخته‌اند. اما در اینجا بخاطر قهرمانی‌های مردم و پیشمرگ‌هایشان، نگذاشتیم پاسدارها وارد شهر شوند. آنها میخواستند با جنگیدن وارد شهر شوند اما متحمل تلفات شدند و موفق نشدند. بنابراین در این مورد نیز موفق بودیم.

سومین دستاوردمان یگانگی و اتحاد است، که هم اکنون در میان مردم بوجود آمده است. اتحادی که تاکنون نظیر نداشته است. ما در آینده برای پیشبرد همه‌ی کارهای دیگرمان به چنین اتحادی نیاز داریم. امروز در اینبار با چند نفر از پدران و دوستان صحبت می‌کردیم، و اینکه به هر طریقی که شده این اتحاد را حفظ کنیم، حتی پیشنهاد بعضی از آنها این بود که قبل از بازگشت به شهر برای همدیگر قسم بخوریم. این احساس مسئولیت درقبال وحدتمان فوق العاده با ارزش است و سبب می‌شود که ظلم و زور به هر کسی شد، به جای خانواده و اقوامش همه مردم شهر برخاسته و از وی دفاع کنند. از این اتحاد

کاک فواد مصطفی سلطانی
بازنشر توسط گروه زنده باد مائوئیسم



سال ۱۳۵۸، کاک فواد هنگام توضیح دادن نتیجه مذاکرات برای مردم

باید با جان و دل حفاظت کرد. اما در این مورد شهر مریوان تنها نبوده است. یکی دیگر از دستاوردهایمان، که خودتان شاهد آن بودید، پشتیبانی برادران و زحمتکشان روستاها بود، که از همه جا و به اشکال گوناگون به کمکمان آمدند. تامین نان و غذا و هرگونه کمکی که از دستشان بر آمد و برایشان ممکن بود نسبت به ما دریغ نکردند. (ما آذوقه‌ای را که باقی مانده‌است، بتدریج در بین مردم تقسیم خواهیم کرد).

در اینجا معلوم است که اتحاد مردم شهر و روستاهای مریوان محکمتر شده است و این خود دستاورد دیگری است برای آینده. اما این وحدت و یکپارچگی تنها در ناحیه مریوان نبوده است. کدام یکی از شماها خاوه‌ران و برادران سنندجی را از یاد می برید که اسلحه بر دوش مدت شش شبانه روز بمنظور پشتیبانی و حمایت شما پیاده راه پیمودند و به اینجا آمدند. همین الان نزدیک به هشت صد نفر از دوستان اهل سقز، بانه، بوکان، مهاباد و سردشت در حال راهپیمایی بسوی مریوان هستند. این اتحاد و یگانگی در پهنه‌ی کردستان تاکنون بی نظیر بوده است و برای آینده مبارزات ملت کرد هم بمنظور رسیدن به اهدافش از هر چیزی لازم تر است.

همه‌ی ما واقفیم که مهمترین اسلحه‌ی خلق‌های ایران برای سرنگون کردن رژیم شاه نیز اتحاد بود. اگر ما هم اتحادمان را حفظ کنیم، نیروی ارتش اگر دو برابر هم بشود، یارای مقابله با ما را نخواهد داشت. این دستاورد دیگری در مبارزاتمان بود.

همان روزی که دوستان سنندجی به اینجا رسیدند، شما با چشم خودتان در همین اردوگاه مشاهده کردید که علاوه بر مردم کردستان، تعدادی نماینده از شهرهای دیگر ایران نیز آمده بودند. از شهرهای خرمشهر، شیراز و تهران نماینده آمده بود. بیاد دارید که شعار میدادند «ایران را سراسر کردستان می کنیم!» این عین صحبت آنها بود. آنان پشتیبان ما بودند. همچنانکه مطلع هستید درحال حاضر چند پزشک میهمان ما هستند. این‌ها از کجا آمده‌اند؟ اینهمه نشان میدهند که ما مردم مریوان با این اقداممان توانسته‌ایم پشتیبانی خلق‌های ایران را بسوی خود جلب کنیم. این کمکها از این به بعد نیز ادامه خواهد داشت. در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مردم سیستان و بلوچستان یعنی از آنسو و از جنوب شرقی ایران در راه همبستگی با ما فداکاری کرده‌اند. ما نباید هرگز این

را فراموش کنیم. باید به موقع و در حد توانمان ما نیز برای آنها فداکاری کنیم. یکی دیگر از مهمترین دستاوردهایمان این بود که خواست های ملت کرد در مقابل دولت مطرح گردید. درعین حال جوهر و ماهیت دولت که خواهان ظلم و ستم بوده و با ما می‌جنگد، با تانک و توپ به ما حمله می‌کند، در برابر افکار عمومی خلق کرد و بسیاری از مردم ایران آشکار شده‌است. در تبلیغات رادیو و تلویزیون ما را وحشی، کافر و یاغی خطاب میکنند. . برای نمونه چند شب قبل سرآغاز سخنان چمران جانشین نخست وزیر این بود، می‌گفت: «وقتیکه می‌بینم شماها نماز می‌خوانید و روزه می‌گیرید تعجب می‌کنم.» دوستانی که در جلسه حضور داشتند شنیدند که چمران چنین گفت. همین حرفها را هم در رادیو و تلویزیون هایشان تکرار می‌کنند. مردم عادی تهران، قم و شیراز چنین تبلیغاتی را باور می‌کنند. ما باید تلاش کنیم ذهن این مردم را روشن کنیم تا در آینده تبدیل به مجاهد و داوطلب برای جنگیدن باما نشوند. ما باید تحمل داشته کاری کنیم که آنها آگاه شوند.

آیت الله لاهوتی می‌گفت: مجاهدان هنگامیکه از خانه خارج میشوند، با خواهر و مادرشان خداحافظی شهیدشدن می‌کنند. یعنی با چنین غرض و هدفی آنها را می‌فرستند. اکثریت آنان اگر آگاه شوند نمی‌آیند. خوب البته اگر برای جنگیدن باما آمدند، با آنها خواهیم جنگید و همانگونه که مزدوران بومی را تار و مار کردیم آنها را نیز تار و مار خواهیم کرد.

یکی دیگر از دستاوردها این بود که دولت، شورای ما را برسمیت نمی‌شناخت و میگفتند شورا آشوبگر بوده است. (در حالیکه همه میدانند که این ادعا دروغ محض است و مردم همه باهم در این مبارزات شرکت دارند و بویژه اینکه جنگ روز ۲۳ تیر بوقوع پیوست در حالیکه شورا روز ۲۶ تیر تشکیل گردید). باوجود همه اینها، آنان مجبور شدند اعتراف کنند که شورا موجودیت دارد و قبول کردند که سرانجام شورا را برسمیت شناختند، ناچار بودند با شورا مذاکره نموده و با آنها پیمان امضا کنند.

از هنگام سقوط رژیم شاه تاکنون کدام مأمور و نماینده کوچک و بزرگ دولت، قبول کرده که با نمایندگان مردم مریوان گفتگو کنند؟ هرگز نمی‌آمدند! اما آنچنان کاری کردیم که ابتدا رئیس سپاه پاسداران و سپس آقای لاهوتی و نمایندگان وزارت کشور مجبور شوند که بیایند. یعنی کسانی از بلند پایه‌ترین

مسئولان حکومت قبول کرده‌اند که بیایند و با ما گفتگو کنند و به نظرات ما گوش فرا دهند. بعد از همه اینها جانشین نخست وزیر را ناچار کردیم که به اینجا بیاید آن هم نه اینکه ما پیش آنها برویم بلکه آنها ناچار شدند نزد ما بیایند و با ما گفتگو کنند. اینهم یکی دیگر از دستاوردهایمان بود.

علاوه بر اینها، اگر در این مدت به رادیوهای خارجی گوش داده باشید شنیده‌اید که اخبار مریوان و کردستان در سطح جهان منعکس شده است و همین امر سبب شده است که افکار عمومی مردم دنیا نسبت به مسائل ما روشن تر شده است.

اینها همگی دستاورد هستند و نباید آنرا فراموش کنیم. فکر نکنید که کار کوچکی کرده‌ایم. آن راهپیمایانی که پیاده از سنج آ آمده بودند شعار را میدادند: «مریوان، مریوان! سنگر آزادگان!»

ما باید قهرمانانه و دوشادوش آنهایی که از همه‌ی مناطق کردستان و ایران از ما پشتیبانی میکنند، از دستاوردهایمان محافظت نمائیم. «مریوان باید همچنان سنگر آزادگان باشد!»

اما همچنانکه در اول صحبت‌هایم گفتم کسی که خانه‌ای میسازد ممکن است در اینکار دچار ضرر هم شده و بدهکار گردد. طبعاً کار ما نیز بهمان شیوه بوده است. ضرر کار ما این بوده است که ارتش وارد شهر میشود و نمیگذارد هیچ کس در داخل شهر اسلحه حمل کند. البته در بیرون شهر چنین نیست. در مورد حمل اسلحه هم هر کس از وجدان خودش سوال کند، اگر بطور واقعی اعتماد و آرامش می بود، اگر مزدوران بسوی مردم شلیک نمی کردند و در خیابان ها مردم را به گلوله نمی بستند، دیگر چه لزومی داشت کسی در شهر اسلحه حمل کند؟ اگر مسئولان دولتی دروغ نگویند و به واقع نگذارند که مزدوران مزاحمت ایجاد کنند ما چه نیازی به نگهبان داریم! اگر هم آنها پیمان شکستند هیچ کسی نباید آنقدر ترسو باشد که اسلحه‌ی خودش را در جایی بگذارد که آنها بیایند و آنرا مصادره کنند. بلکه باید در جایی مطمئن آنرا نگهداری کند. واضح است که اگر بجای ارتش ما خودمان آن وظایف را انجام میدادیم بهتر بود. اما همانطوریکه بعضی از دوستان نیز پیشتر گفتند ما نتوانستیم این خواست را به آنها تحمیل کنیم. چندین روز است که ما بدون وقفه با آنها مشغول مذاکره هستیم. آنها چند بار میز مذاکره را ترک کردند و تاکنون چندین هیئت

مختلف آمده‌اند و رفته‌اند. اگر ما در مورد آن درخواست بیشتر پافشاری میکردیم می‌بایستی خودمان را برای جنگ آماده میکردیم. ما هم بعنوان شورا هر اندازه موضوع را سبک و سنگین کردیم به این نتیجه رسیدیم که این جنگ در حال حاضر بنفع ما نیست و فعلاً نباید خودمان را در گیر کنیم.

این را نیز در نظر داشته باشید اگر ما به آن توافق نمیرسیدیم، جمعی تحمل نمی‌آوردند و از ما جدا می‌شدند. بخاطر اینکه اتحادمان از بین نرود لازم دانستیم شیوهی کارمان را عوض کنیم. علاوه براین رژیم از طریق رادیو و تلویزیون در میان مردم مناطق دیگر ایران تبلیغات وسیعی را بر علیه ما راه انداخته است. ما بعد از این توافق برای خنثی کردن این دروغ پردازیها مبارزه خواهیم کرد. آنها قول شرف داده‌اند (اگر شرف داشته باشند!) که ارتش تا یک ماه دیگر در شهر خواهد ماند و در آن مدت نیز افراد ارتشی بدون اسلحه در شهر خواهند بود. بعد از این ماه هم شورا، شهربانی را مستقر میکند و ارتش به درون پادگان بر میگردد.

واضح است که همگی ما از اینکه ارتش وارد شهر خواهد شد، ناراحت هستیم اما حقیقتاً بنظر من اگر در مجموع ارزیابی کنیم صدی هشتاد پیروز بوده‌ایم. تصور نکنیم که شکست خورده‌ایم. آنها ناچار شدند بیشتر خواست های ما را قبول کنند. اما یک مسئله را فراموش نکنیم و آن اینکه دولت قدرت دارد. ما برای رسیدن به اهدافمان یک راه اساسی در پیش داریم که آنهم اتحاد خودمان است. اتحاد با روستاهای اطراف، اتحاد با سایر مناطق کردستان، اتحاد با خلق های ایران و با نیرو های مترقی ایران.

مبارزات ما تا کنون و تاحدودی به این هدف رسیده است و باید بعد از این نیز بر همین روال ادامه دهیم.

این بود آن مطالبی که در مورد دستاوردهای خوب و تجارب تلخ این مبارزه‌مان بنظر میرسید. اکنون مسئله‌ی دیگری در مورد دوستان اهل سقز و بانه مطرح است که در راه هستند و مصمم‌اند راهپیمایشان را تا رسیدن به شهر مریوان ادامه دهند. باید تصمیم بگیریم، آیا اینجا ماندگار شویم و از آنها استقبال کنیم؟ یا اینکه به شهر برگردیم و در آنجا از آنها استقبال کنیم؟ بنظر من در شهر بهتر است. نظر شما چیست؟ خواهش دیگری هم دارم، تقاضا می‌کنم اگر این پیمان و این صلح را قبول دارید باید به آن متعهد باشیم. بگذار مشخص شود

کاک فواد مصطفی سلطانی

بازنشر توسط گروه زنده باد مائوئیسم

چه کسی توطئه گر است، چه کسی مزدور است و آشوبگری می کند.
زنده باد برادریمان!



راهپیمایی مردم کردستان جهت پشتیبانی از کوچ تاریخی مردم میوان